

دشمن ازدهای سرخ: مبانی اسطوره ای و غربی شورش فرهنگی ایران علیه غرب

نویسنده: پویا جفاکش





در آغاز مارس سال 2022 و در گرماگرم تهاجم روسیه به اوکراین، مدیریت هفتاد و چهارمین نمایشگاه کتاب فرانکفورت تصمیم گرفت غرفه ای را که مختص ادبیات روسی است حذف کند. از سوی دیگر، غرفه ی اوکراین، به یک منطقه ی مرکزی اختصاص داده شد که تمام هزینه های آن را وزارت امور خارجه ی آلمان پرداخت کرد. برجسته ترین سخنران نمایشگاه، ولادیمیر زلنسکی رئیس جمهور اوکراین بود. سه جایزه از چهار جایزه ی کتاب نمایشگاه به نویسندگان اوکراینی تعلق گرفت و جایزه ی صلح مشهور جهانی آن به یک ملی گرای متعصب اوکراینی تعلق گرفت. مجله ی فرهنگ امروز در شماره ی 38 خود (آذر 1401) از مقاله ی «نمایشگاه کتاب فرانکفورت تحت سلطه ی تبلیغات جنگ اوکراین» به قلم ماریان آرنز درباره ی «اصل غم انگیز نظری» گزارش کرده است که «هفته نامه ی زیت به مناسبت اعطای جایزه ی صلح یکشنبه در پلسیکرچ به سرهیچ ژادان، نویسنده و موسیقی دان اهل خارکیف اوکراین منتشر کرد. ژاردان 58ساله بومی روسی زبان است، اما در سال های اخیر به ویژه پس از شروع جنگ، به یک ملی گرای سرسخت اوکراینی تبدیل شده است. او اکنون به زبان اوکراینی مینویسد، از نیروهای مسلح اوکراین حمایت میکند و با افتخار از مدل موی قزاق مورد علاقه ی متعصبانه ی ملی گراها استفاده میکند. ولکر وایدرومان، رئیس سرویس هنری هفته نامه ی زیت، در ابتدا مراسم اهدای جایزه را یک "رسوایی" توصیف کرد و گفت: "جایزه ی صلح، یکی از مهمترین جوایز فرهنگی اروپا در زمان ما است. شخصیت برنده ی جایزه طبق اساسنامه باید سهم برجسته ای در تحقق ایده ی صلح داشته باشد." با این حال، ژاردان در آخرین کتاب خود – "آسمان بالای خارکیف: اعزام هایی از جبهه ی اوکراین" - روس ها را یک "گروه تبهکار، جنایتکار و آشغال" نامیده است. در نكوهش "حيوانات روسی" در صفحه ی 45 کتاب نوشته است: "ای خوک ها در جهنم بسوزید." وایدرومن میگوید: "حتی اگر این مهمترین جایزه ی ما به نام صلح نبود، ظالمانه بود. آیا ادبیات برای مخالف این حزب بازی یک سویه و نفرت انگیز به وجود نیامده است؟ آیا این هنر بزرگ درک چیزی نیست که قابل فهم نیست، حریف غیر انسانی را به عنوان یک انسان بشناسیم و توصیف کنیم؟ آیا در این دوران

وحشتناک و مملو از نفرت، ترویج نفرت از طریق ابزارهای ادبی کشنده نیست؟" پس از این نظرات، وایدومن با حرکتی ناگهانی و قابل توجه نسبت به موضوع میچرخد و این استدلال های کاملاً روشنگرانه را رد میکند. او در پایان نظراتش به سوال خود پاسخ میدهد: "آیا اعطای جایزه ی صلح به نویسنده ای که از روس ها متنفر است جایز است؟" با صراحت میگوید: "بله". او مینویسد: "این مکان مناسب برای تجلیل از این برنده است. جایزه ی درستی هم هست. رسوایی، شاعر و کتاب او نیست. رسوایی، حمله ی روسیه به اوکراین و کشتار روزانه است." فرانک والتر اشتاین مایر، رئیس جمهور آلمان نیز در سخنرانی افتتاحیه ی خود در نمایشگاه کتاب، از اهدای جایزه ی صلح به ژادردان استقبال کرد. او از نویسنده ای که به گفته ی او "نمونه ی تعهد اجتماعی و فرهنگی در شرق اوکراین به شیوه ای قابل تحسین است" تشکر کرد.»

طبیعتاً در آلمانی که هرچه نازی و ناسیونالیست افراطی است به راحتی برای شرکت در جنگ اوکراین و گرفتن انتقام شکست هیتلر از روس ها بسیج میشوند توصیف این حرکات سیاسی به «صلحطلبانه»، یا چشم بستن به روی حقیقت است یا مشارکت در خدعه. از آلمانی که به عنوان سردسته ی اقتصادی اتحادیه ی اروپا هرچه بیشتر از پیش به رویاهای





هیتلر فکر میکند نباید تعجب کرد. برای ما ایرانی ها عجیب فعلا اوکراین و مردمش هستند که اصلا از این که فاشیست ها و افراتیونی که به همان اندازه ی روس ها از اوکراینی ها هم بدشان می آید برای جنگ علیه روسیه به سرزمینشان بیایند ناراحت نمیشوند، انگار که از وطن پرستی عاری هستند که هیچ، آنقدر نسبت به مطامع دول غربی در سرزمینشان و سیاست هایی که آنها برای کشاندن اوکراین به این جنگ خانمانسوز به خرج دادند، بیتفاوتند که وقتی زلنسکی در جاهایی مثل نمایشگاه کتاب فرانکفورت برای آن قدرت ها خودشیرینی میکند هیچ احساس سلب آبرو ندارند. شاید این فقط برای ما ایرانی ها عجیب باشد. در کشور ما هر کسی که به جرم همکاری با بیگانه و جاسوسی توسط جمهوری اسلامی دستگیر میشود از دید مخالفان داخلی نظام، حتما بیگانه است چون تمام مردم، این ادعای جمهوری اسلامی را از صمیم قلب پذیرفته اند که هر کس به بیگانه خدمت کند خائن است و حتی الان برای دفاع از پهلوی ها ادعا میکنند که آنها وابستگان به دول اروپایی نبودند و





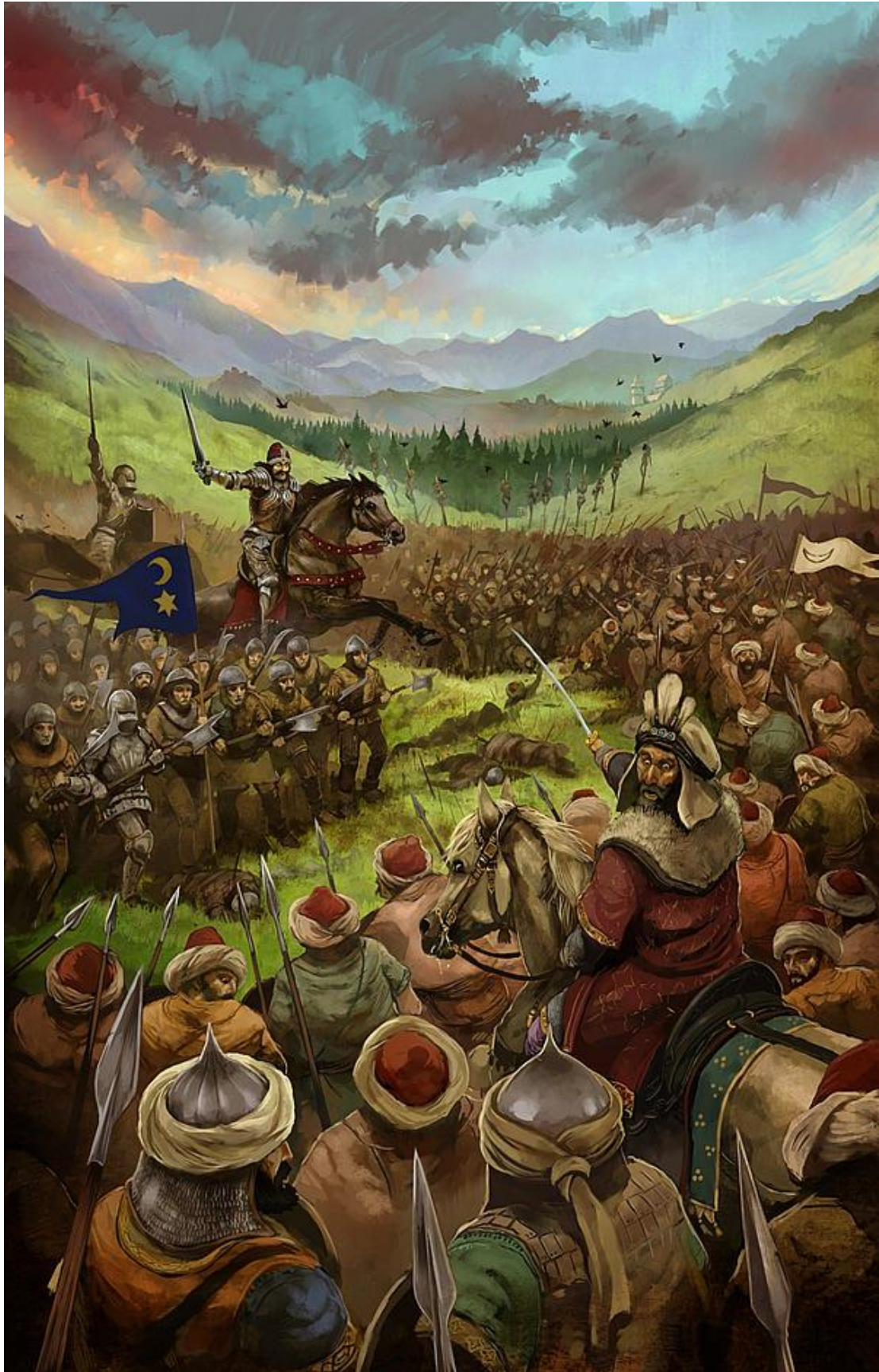
«آخوندها» درباره ی آنها به ما دروغ گفته اند انگار که هنوز هم حتی وقتی دیگر به اسلام «آخوندها» اعتقاد ندارید به دلیلی که معلوم نیست چیست هنوز سرسپردگی به غرب را بد بدانید. این واقعا یک نوع میهن پرستی و فرهنگ پرستی منحرف شده است که ربطی به

ناسیونالیسم کنونی ندارد و برای همین است که در کشورهای همسایه ی ما به راحتی تبدیل به شورش انترناسیونال القاعده و داعش به صورت اسلام وحشی خشنی که احتمالاً در گذشته مشابه های کمی داشته است علیه تمدن غرب و امپراطوری آن شده است. چون اگر غربی نمی آمد و بر ما تأثیراتی نمی گذاشت ما دچار شورش های مذهبی نیز نمیشدیم. شورش مذهبی نتیجه ی غربزدگی است چون این غرب است که رویارویی سیاسی و اقتصادی خود با شرق را مذهبی جلوه داده و اگر فقط شرق اسلامی است که به شورش مذهبی شرعی علیه غرب دست زده به خاطر این است که در نتیجه ی جنگ های صلیبی آغازین و تلاش استعمار برای استقرار در قلمروهای حکومت های اسلامی چون عثمانی و گورکانیان هند، نبرد سرباز غربی، نبرد علیه اسلام و هویت برجسته شده ی شرقی نیز مسلمانی او بوده است که طبیعتاً در ممالکی که شرقشناسی غربی بین هویت آنان و اسلام مرزبندی ایجاد کرده، محل بروز نداشته است. اسلام در ابتدا هویت شرق بزرگ و از این جهت در حکم امپراطوری بابل بود که قرار بود به امت های کوچکتر تقسیم شود.





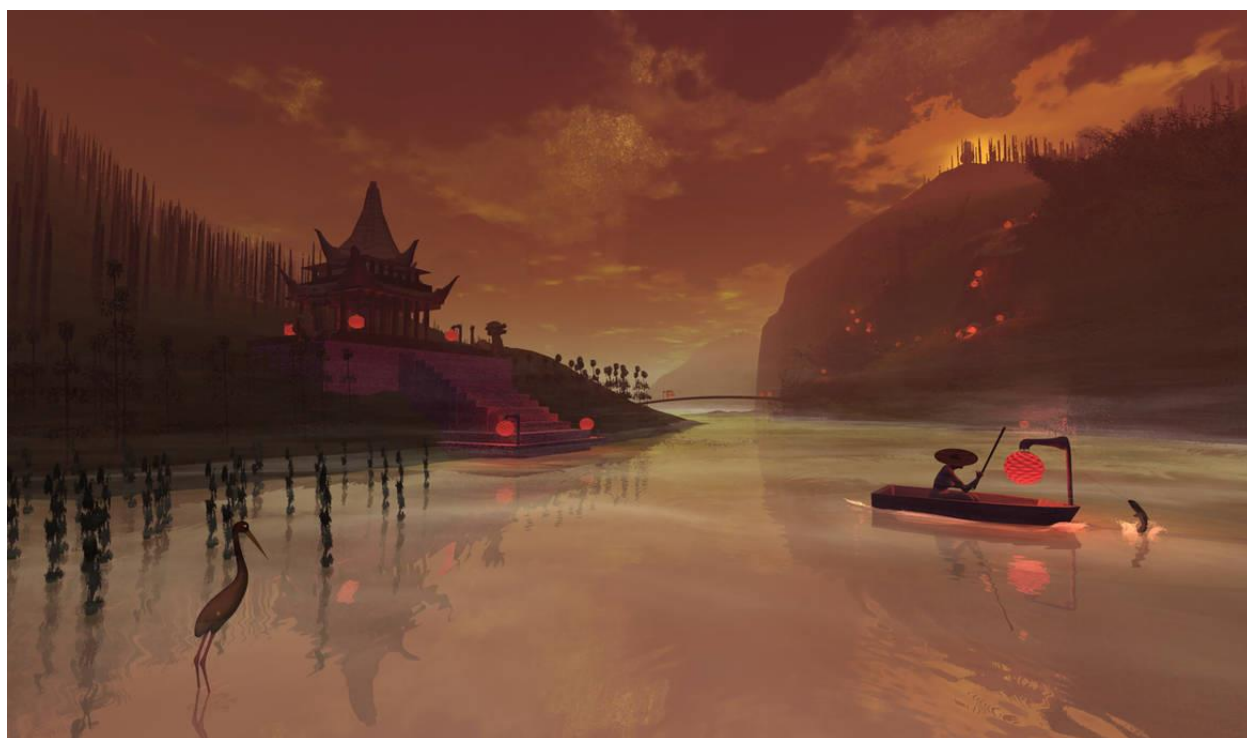
گادفری هگینز در اناکالیپسیس، تقسیم شدن قوم نمرود به 70 یا 72 قوم مختلف زمین با 70 یا 72 زبان مختلف بعد از سقوط برج بابل و نیز تقسیم مذهب نمرود به 70 یا 72 مذهب مختلف روی زمین را با تقسیم شدن امت محمد به 70 یا 72 مذهب و نیز به حکومت رسیدن محمد از سوی 72 نفر در اولین تختگاهش مقایسه میکرد. تعجبی ندارد. برای اروپاییان، کل مردم شرق، پیروان محمد بودند و بنابراین اگر تفاوت هایی بین آداب و رسوم آنها دیده میشود نتیجه ی تفاوت 70 مذهب بعل است که بعل همان نمرود تصور میشده است. از طرفی روم اروپایی که مسیحیت آن را از درون فتح نمود نیز تابع مذهب بعل نمرود بوده است و جنگ صلیبی او علیه شرق، درواقع، شرق را به زور مقابل غرب قرار داده است. شکست فرهنگی شرق در این رویداد، در داستان امام حسین متجلی است که به همراه 72 یارش از خلیفه ی وقت یعنی یزید شکست خوردند و همگی کشته شدند. یزید و پدرش معاویه متهم به این بودند که به رومی مآبی روی آورده اند و بنابراین شکست حسین و 72 یارش از دستگاه یزید، همان شکست بعل و 72 مذهبش از مسیحیت رومی است. منظور از روم در اینجا روم یونانی است که تنها بر بخشی از شرق سامی حکومت میکرد. ولی روم لاتینی غرب که میخواست جای او را بگیرد، برای او یک عقبه ی یونانی عظیم تر تدارک دید که توسط اسکندر کبیر پدید آمده بود. پس از مرگ اسکندر، این امپراطوری به سه پادشاهی کوچکتر تجزیه شد که دقیقا از روی الگوی تقسیم امپراطوری نمرود بین



قبایل سه فرزند نوح ساخته شده بودند. خاستگاه اسکندر یعنی دولت مقدونی با قلمرو اولاد یافت ابن نوح تطبیق میشد، مصر بطالسه در افریقا جانشین قلمرو سیاهان افریقایی به عنوان اولاد حام شده بود، و سرزمین حاوی پایتخت یعنی بابل که کشورهای عرب زبان و ایران در خاورمیانه را شامل میشود نیز سرزمین اولاد سام ابن نوح بود. از طرفی قبایل مطرود یقطنانی که از سامیان جدا شده بودند، نه فقط با مردم بادیه نشین شبه جزیره ی عربستان، بلکه با ساکنان هندوستان شامل افغانستان و پاکستان کنونی نیز تطبیق میشدند. جدا شدن اینان از سامیان نیز با جدا شدن حکومت یونانیان باکتریا (بلخ) از سلوکی ها و درآمدن بخشی از آسیای مرکزی و هند به تصرف آنان جایگزین شد. با این حال، در این تاریخنویسی، آن که شعار بازگرداندن اتحاد فتوحات اسکندر را سر داد، روم لاتینی بود که ابتدا قلمرو مقدونی ها و سپس بخشی از قلمرو سلوکی ها و در نهایت قلمرو بطالسه را تصرف کرد و اگرچه فرهنگ یونانی را رواج داد و خدایان یونانی را پرستیدن گرفت، ولی غاصبی از خارج از سه دولت پیشین بود. به طرز شگفتی، همین الگوی تقسیم کشور به سه پادشاهی را در تاریخ چین و در داستان فروپاشی امپراطوری هان میبینیم. در رمان عاشقانه ی سه پادشاهی، میبینیم که چطور امپراطوری هان به سه دولت کوچکتر وو، شو و وی تقسیم میشود و در نهایت یک خاندان غاصب در دولت اصلی "وی" یعنی خاندان

Sima





موفق به اتحاد دوباره ی کشور تحت سیطره ی سلسله ی جدید جین میشوند. رمان مزبور با تکمیل اتحاد کشور توسط "سیما یان" به پایان میرسد ولی در تاریخ رسمی، این اتحاد مستعجل خوانده شده چون بلافاصله پس از مرگ سیما یان، اولاد او بر سر قدرت به جان هم افتادند و این بینظمی، سبب فرصت گردنکشی و هجوم تاتارها شد و تا چند صد سال دیگر، کشور رنگ آسایش ندید تا این که خاندان سوئی با ظلم و ستم فراوان، کشور را متحد



کردند و علیرغم حکومت کوتاهشان، زمینه‌ی بازگشت شکوه چین در زمان سلسله‌ی بعدی یعنی تانگ را فراهم آوردند. این مطالب از آن جهت مهمند که برای توضیح فلسفی جدایی یقطنانی‌های چین یعنی مردم شبه جزیره‌ی کره از دولت "وی" با استفاده از سقوط هان و درگیری "وی" با دولت‌های دیگر به درد میخورند. همانطور که چین جهان را در خود خلاصه کرد، کره هم چین را در خود خلاصه کرد و نتیجه این شد که بعد از حکومت هان، کره نیز درست مثل چین به سه پادشاهی تقسیم شد: کوگوریو، پاکچه و شیلا. این سه پادشاهی مورد هجوم دزدان دریایی ژاپنی قرار گرفتند و ناچاراً از دولت تانگ برای نجات خود یاری خواستند. تانگ در ازای کمک به آنها در از بین بردن شر ژاپنی‌ها خواستار



Representation of a warrior, detail, 618-907

Tang Dynasty Chinese School



Heroes and Heroines of Chinese History, c1903, 1904

بازگشت سیادت چین به کره شد. پاکچه و کوگوریو این را نپذیرفتند اما شیلا پذیرفت و به کمک تانگ، دو دولت دیگر را از بین برد و کره را متحد کرد. یعنی کره که مثل چین بعد از سقوط هان به سه تکه تقسیم شده بود در نهایت باز مثل چین، توسط بیگانه ای غیر از دول متخاصم متحد شد که ارزش های هان را احیا میکرد. نکته ی جالب در مورد نسخه ی چینی آن است که عادت دارد اتفاقات را به صورت چرخه بازتکرار کند. در این مورد، کلیدی ترین بازتکرار، انحطاط دولت تانگ در اثر یک رویداد عشقی شبیه آنچه سبب زمینه سازی فروپاشی سیاسی هان شد میباشد. در داستان هان، میبینیم که نخست وزیر بیرحمی که آخرین امپراطور هان را عروسک خیمه شب بازی خود کرده و در صدد خواندن خود به امپراطور است توسط یک وزیر وفادار به هان در یک دام جنسی می افتد. نخست وزیر دنگ ژو دشمنان زیادی دارد ولی با اختلاف افکنی بین ژنرال ها و بعد وساطت شخصی بین آنها

موفق میشود خطر آنها علیه خود را مهار کند. ولی وانگ یون وزیر وفادار، دخترخوانده ی خود دیائوچان را به خلوت دنگ ژو میفرستد درحالیکه لوبو پسرخوانده ی دلاور ولی ابله و بی وفای دنگ ژو که فرمانده ی ارتش است هم دلباخته ی همان دختر است. این مثلث عشقی به قتل دنگ ژو به دست لو بو می انجامد و در جریان حمله ی لشکر بربر شی لیانگ به پایتخت به انتقام قتل رئیسشان، بزرگترین مانع بر سر شمشیرکشی اشراف علیه همدیگر از بین میرود و بینظمی مملکت را فرا میگیرد. در تاریخ سلسله ی تانگ نیز میبینیم که یک امپراطور پیر، عقلش را کف دست همسر جوانش میگذارد و خانواده ی این زن، چنان مملکت را به هم میریزند که شرایط لازم برای شورش "آن لوشان" سردار تاتار سغدی که پسرخوانده ی امپراطور است فراهم میشود. جنگ داخلی حاصل از این شورش، کمر مملکت را میشکند و حتی امپراطور فراری توسط اطرافیان ناراضیش مجبور به کشتن همسر فتنه گرش "یان گوئی فی" میشود. جالب این که زمانی که آن لو شان متولد شد ستاره ی دنباله داری در آسمان ظاهر شده بود که منجمان آن را به معنی تولد یک نیروی ویرانگر علیه کشور تعبیر کرده بودند. ولی وقتی نیروهای امپراطوری برای کشتن نوزاد در محل حاضر شدند خویشان موفق به نجات نوزاد شدند و به طور اتفاقی آن نوزاد بعدا پسرخوانده ی امپراطور و سردار اعظم او شد و گرگ به نگهبانی گله پرداخت. این بیشک با داستان تولد موسی مرتبط است: نوزادی متولد میشود که پیشبینی فاجعه افکنی او بر کشور شده ولی از مرگ نجات می یابد و پسرخوانده ی دشمن آینده اش یعنی فرعون مصر میشود. این داستان بخصوص قابل مقایسه با داستان سارگون یکی از مدل های نمرود است. سارگون - به معنی شاه قدرتمند: لقب نمرود- هرگز پدرش را شناخت و در نوزادی مثل موسی بر نهری گذاشته و در قصر پادشاهی توسط باغبان قصر و همسرش به فرزند ی پذیرفته و خادم پادشاهی شد که در آینده همان شاه را کشت و چندی بعد هم به ریاست قلمرو او رسید. این



الگو را باز در چین در زندگینامه ی "شائو کانگ" ششمین پادشاه سلسله ی شیا –اولین سلسله ی سلطنتی چین- می یابیم. پدر شائو کانگ یک شاهزاده است که قبل از تولد او در جنگ بر سر قدرت کشته شده و بنابراین او هرگز پدرش را ندیده است. شائو کانگ هم خادم همان امپراطوری میشود که بعدا او را میکشد و جانشینش میشود. در بعضی روایات ژاپنی منسوخ شده، پسر شائو کانگ را اولین فرمانروای ژاپن خوانده بودند. نقش یک زن در فروپاشی حکومت نیز احتمالا باز در یکی از مدل های نمرود یعنی نینوس دیده میشود. نینوس دلباخته ی زنی به نام سمیرامیس میشود و این زن آنقدر قدرت میگیرد که بعد از مرگ نینوس جانشین او میشود. نشانه ای از فروپاشی در لشکر کشی های پشت سر هم سمیرامیس به باکتریا و هند دیده میشود که باید جانشین درگیری فرمانروایان سلوکی بابل با یونانیان باکتریا شده باشند. البته ضمیمه ی هند به غرب را به هرکول مصری نسبت داده اند که در هندوستان به تفاوت با کریشنا و بالاراما تطبیق شده است. کریشنا و بالاراما را در هندوستان برادر خوانده فرض میکنند. احتمالا یکی از نسخه های عربی آنها است که اتحاد آنها با حکومت بابل و اسلام عربی را هویدا میکند و آن افسانه ی «عجیب و غریب» است که گسترش اسلام را بدون حضور محمد پیامبر در آن نشان میدهد. در این داستان، "عجیب"



Hare Krishna Movement – Jaipur





Krishna Balarama ideas

شاهزاده ی حیره در عراق، پدرش را میکشد و جانشین او میشود. ولی در خواب میبیند که از پدر مرده اش پسری به دنیا می آید که در آینده حکومت او را سرنگون میکند. یکی از زنان شاه از او حامله بود ولی به طرزی معجزه آسا از مقتول شدن به دست عمال "عجیب" نجات یافت و همسر رئیس قبیله ای شد و در آن قبیله، پسر شاه مقتول به نام "غریب" را به دنیا آورد. غریب در قبیله با پسر ناپدریش از زنی دیگر بسیار رفیق و همدم شد. این پسر،

سهیم اللیل نام داشت. در 15 سالگی، غریب شاگرد پیرمردی از بازماندگان مسلمان قوم عاد شد و به دست او مسلمان گردید و سهیم الیل را هم با خود مسلمان کرد. این دو به متاع کردن غول ها و گردنکشان و مسلمان کردن آنها به دست خود پرداختند و طی این جنگ ها عجیب هم که بارها به دشمنی علیه غریب پرداخته بود از او شکست خورد و به دار آویخته شد. بدین ترتیب غریب به حکومت حیره رسید و پسر خود را نیز به حکومت مدائن در نزدیکی بابل گماشت. به نظر میرسد زوج غریب-سهیم اللیل، همان زوج کریشنا-بالاراما باشند. در اینجا نیز یک بار دیگر، الگوی شاهی که به دست پسرش کشته میشود و بینظمی های دنباله ی این اتفاق را داریم. درواقع تمامی این داستان ها را باید در چرخه هایی شبیه تکرار چرخه ی سقوط هان در سقوط تانگ بررسی کرد. مثلاً وقتی میگوییم که امپراطوری بعل همان امپراطوری اسلامی است که جانشین امپراطوری یونانی شده است، آنچه بر سر حکومت بعل می آید، بر سر حکومت یونانی هم می آید. اینطور است که میبینیم سلطان سلیمان قانونی بزرگترین فرمانروای مسلمان عثمانی با گذاشتن عقلش کف دست یک زن روس به نام روکسولانا (خرم سلطان) باعث انحطاط کشورش میشود و همین رویداد در زمان ظهور اسلام، در خرفت شدن ژوستینیان امپراطور متعصب مسیحی روم شرقی (یونانی) توسط همسر فاحشه اش به نام تنودورا و شورش های خونین متعاقب آن قابل ردگیری است. مسیحیت و دربار مسیحی روم یونانی در اینجا فقط رنگ کردن داستان های اقتضاح زندگینامه ی خدایان یونان است و یهوه پدر مسیح برای اینها کسی جز زئوس فرمانروای خدایان یونان نیست. در روایتی منسوب به مانه تو، حکمروایی زئوس توسط منس که اولین فرعون مصر است، سقوط میکند و منس را به عنوان مدل مصری نمرود و الگوی هرکول مصری، باید در جایگاه بعل و مخالفت او با زئوس را همتای نبردهای پیروان بعل و یهوه در تورات دید. درواقع پادشاهی بعل یا نمرود، بر روی میراث نوح سوار بود که از میان سیلی عظیم خشکی پدید آورده بود. در هندوستان، رهبر نجات مردم





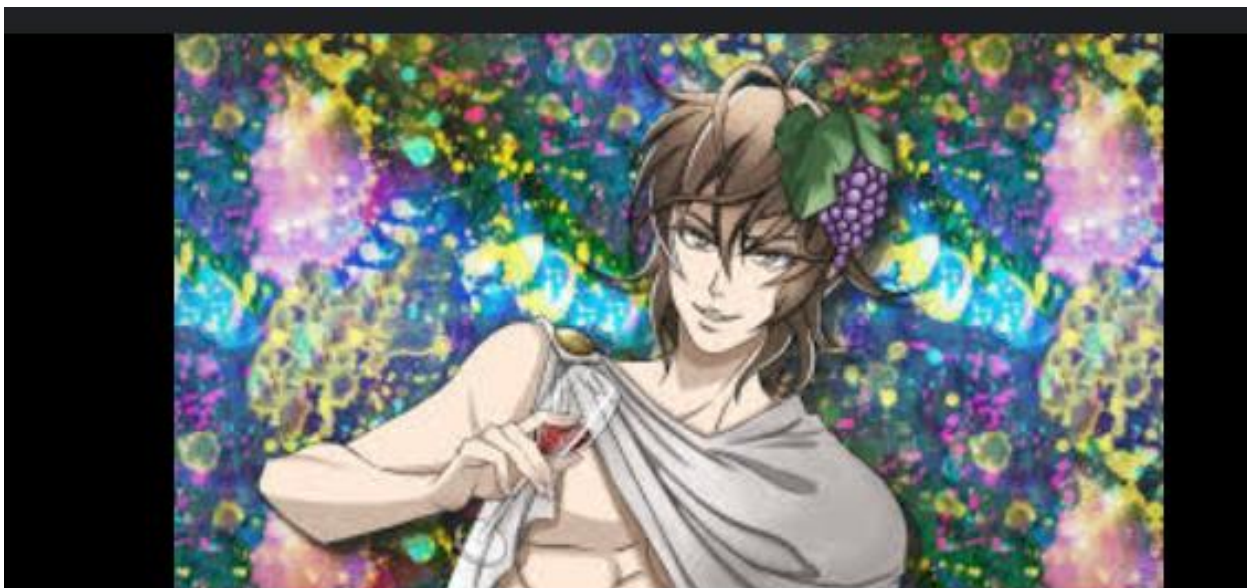
از سیل بزرگ و همتای نوح، مانو نام دارد که نامش شبیه منس است. درواقع معنی هر دو لغت، انسان است. یعنی ما داریم داستان دیگری از نخستین انسان را مرور میکنیم که قلمرو حکومت خدا را در دست میگیرد. پس خشکی نوح که از میان دریا هویدا میشود، احتمالاً تکرار مغرضانه ی خلق دنیا از میان دریای آب توسط یهوه پس از غلبه ی او بر اژدهایان بهیموت و لویاتان است. مسیحیت یهودی تبار روم شرقی با قدرتگیری در اروپا و ایجاد روم لاتینی، عملاً اروپای صلیبی را طرف یهوه نگه میداشت و تمام گروه های سرخورده را پیروان بعث شورشی که با شیطان تطبیق میشد تشخیص میداد. در این شرایط، تمپلارهای سرکوب شده در اروپای قاره ای که به اسکاتلند در بریتانیا گریخته بودند آن منطقه را جایگاه پیشین یهوه ساختند و شورش خود علیه یهوه و کلیسایش را در تاریخ بریتانیا منعکس کردند. در اینجا بود که قوای رودارکوس یا

Rhydderch

شاه کومبری ها، از "ایرشایر" به سمت شمال رفتند و بر مرزهای اسکاتلند تاختند و با غلبه بر 19 قبیله، 19 درخت سیب مقدس آن قبایل را فرو افکندند. این درختان، درواقع همان درختان سیب باغ عدن هستند که با باغ سیب هیسپریدها در جزایری در غرب اروپا یعنی بریتانیا بازآفرینی شده بودند. بریتانیا مجمع الجزایر است و جای مناسبی است برای این که اولین سرزمین پدیدآمده از خشکی از میان دریای سیل نوح تصویر شود. وقتی باغ عدن و



مار شرورش را به اینجا منتقل میکنید میتوانید بگویید که این مار، همان مار دریایی لویاتان یا یکی از نزدیکان جن او است. لویاتان با لیلیت الهه ی هرج و مرج جنسی و اخلاقی تطبیق میشد که مدلی از عیشتار الهه ی بابلی دانسته و سمیرامیس تجسد او تلقی میشد. با توجه به این که این موجود مرز مرد و زن را میشکند تعجبی ندارد که جنوفری مونموت بعضی جزایر بریتانیا را محل سکونت آموزن ها یا زنان مردمانند جنگاور تلقی کرده باشد. معمولاً در بریتانیا آموزن ها با قوم گتائه تطبیق میشدند که نامشان از یکی از کاهنان اتروسی تبار دیونیسوس به نام اکونتس می آید. در بسیاری از مسالک دیونیسوس، به مدل کیش های کابیری ها و گالی ها، مردان، همجنسباز و دارای پوشش و صورت آرایشی زنانه و حتی گاهی بدل پوش بودند. حتی خود دیونیسوس هم بدل پوش توصیف شده است. از اینرو از دید مسیحیت یهودی تبار و قانون ضد همجنسگرایی یهودیت، این مردان به اندازه ی زنان حقیر و فاقد تمایز از آنها بودند و جنگاوریشان حکم جنگاوری زنان را داشت و به همین دلیل به آموزن تعبیر میشدند. هیچ بعید نیست نام های گتائه و اکونتس، با نام کتوس اژدهای دریایی و گاهی تطبیق شده با نهنگ مرتبط باشد. میتوانیم یک بار دیگر در اینجا هیولای دریایی را به لویاتان و بهیموت وصل کنیم و از طریق آنها به عقبه ی مصری داستان شرورش بشر علیه خدا برگردیم: اتهامی که قرآن در درجه ی اول متوجه فرعون مصر میکند که خود را خدا میخواند. در مصر، دو اژدهای لویاتان و بهیموت به ترتیب با تمساح و اسب آبی تطبیق میشدند. بهیموت به معنی بهایم گون، با بهو یا بائو یا باو یا باب به مفهوم



How to Draw Dionysus in the Greek

خاستگاه رود نیل مرتبط بود که تاوت نیز خوانده میشد: تلفظ دیگری از تیامات یا تهاموت الهه ی دریایی اژدهاگون کلدانی ها. مردوخ، تهاموت را کشته و از بدنش آسمان و زمین را ساخته بود. پس بنیاد زمین و آسمان بر آب بود. میشد گفت صحرایی که در جنوب مصر در حال گسترش بود، از خشک شدن آبی که رود نیل بازمانده ی آن بود به دست آمده بود و این در حکم درآمدن زمین خشک از آب نخستین بود. درحالیکه لویاتان یا تمساح همچنان یک اژدهای آبی مانده بود، اسب آبی که بیشتر به چهارپایان علفخوار خشکی شبیه بود، به ناچار در اثر خشکسالی، زمینی شده، به گاو تبدیل شده بود که همچون اسب آبی تاوورت (مدل قبطی تهاموت)، جانور الهه بود و هاتور -الهه ی مصری و نسخه ی قبطی عیشتار- به گاو تشبیه میشد. ارتباط تهاموت و عنصرش در دریا با بینظمی باعث شد تا اسب که حیوان جنگجویان است نیز به این لیست اضافه شود و این شد که در اروپا تصاویری از اژدهایی اسب مانند پدید آمد که گاهی مثل گاو شاخدار است. این اژدها سرخرنگ است به رنگ خون و نیز به رنگ سیاره ی جنگجویان خونریز یعنی مریخ. در بریتانیا این اژدهای سرخرنگ، نماد ولز است و پادشاه بریتانیا در زمان ولیعهدی بر آنجا حکومت میکند و پرنس ولز نامیده میشود. این نماد را مردم

Gwenea

به آنجا بردند که از نسل اژدها بودند و قوی ترین دولت ولز موسوم به

Gwynedd

را در ولز شمالی تاسیس کردند. نام آنان با نام

gained

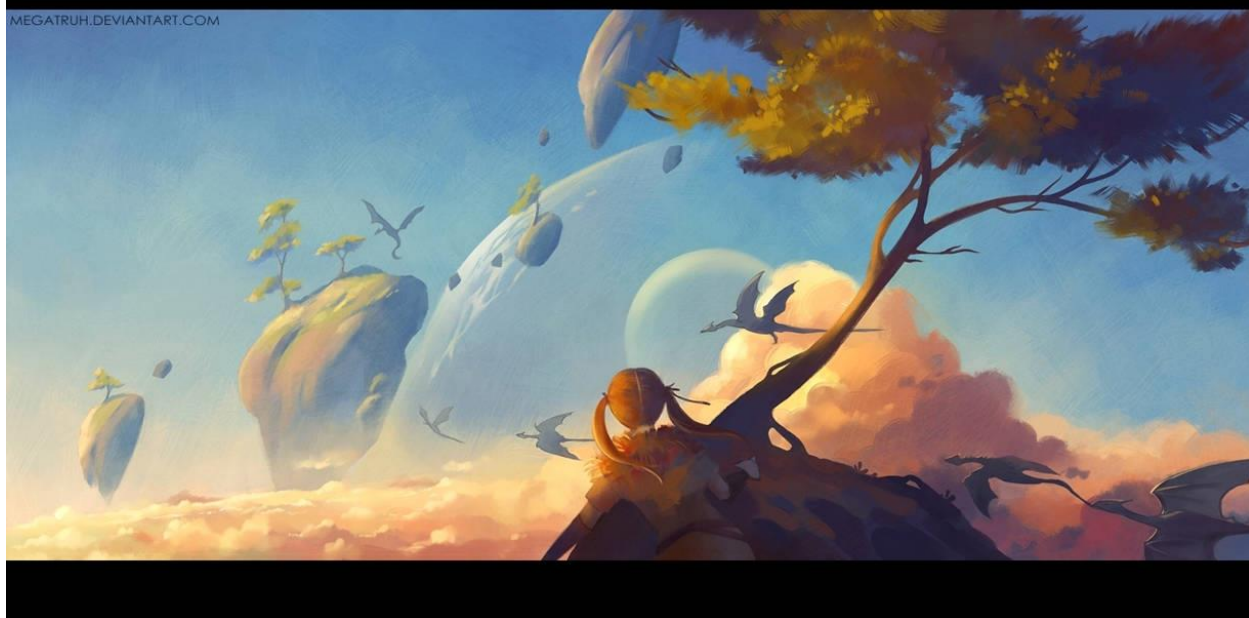
همسر رایدرک مرتبط به نظر میرسد. جالب اینجاست که مرلین جادوگر که با رایدرک در فتوحاتش متفق بوده نیز همسری با ریشه ی اسمی مشترک به نام

Guendoloeno





MEGATRUH.DEVIANTART.COM



داشته است. از این مطلب نباید تعجب کرد چون نام رایدرک تلفظ دیگری از رودریک به معنی ارباب سرخ است و همتباری او با مریخ خدای جنگ را نشان میدهد.

Rod

به معنی سرخ که ریشه ی این نام است، نام ایزد اجداد بود که توسط مردم با نام هم‌ریشه



ی

Rus

در اسکاندیناوی و فرانسه پرستش میشد. نسب رایدِرک نیز به

Redon



ها باز می‌گردد که در بریتانی فرانسه و در ساحل مقابل بریتانیا ساکن بودند. ردون ها در شمال فرانسه نیز شهر لانگرس را ساخته بودند که نامش روی لانگروت همسر دیگر رایدک به چشم می‌خورد. بریتانی توسط قبایل ونتی (ونیزی) مسکون شده بود که به مانند ایتالیایی های رومی، پرستشگر مارس خدای مریخ بودند. از اینرو بریتانی را

Vanes



**Night Procession in Brittany;
Procession de Nuit en Bretagne,
c.1894 (oil on canvas)**



نیز میخواندند. اتفاقاً در بریتانی، شهری به نام

Gwenea

نیز وجود داشت. با این حال، جئوفری مونموت مینویسد که شاه رایدِرک، به جنگ علیه
gwenddaleu



در منطقه ی اسکاتلند پرداخته است درحالیکه میدانیم اصطلاح کامبری یا کومبری که عنوان قوم رایدرك است، نخست به بریتون ها و سپس در مفهومی محدودتر به ولش های ولز اطلاق میشده است. بنابراین میتوانیم بگوییم که این جنگ، کنایه ای است از این که مضمون gwynedd

از ولز شمالی به حوزه ی اسکاتلند منتقل شده است. در این مورد باید توجه داشت که جنوفری مردم

Gwenddaleu

را اسكات نامیده است و این میتواند نشان دهد تطبیق سرزمین اسكات ها با اسکاتلند کنونی نیز یک انتقال مکانی دیگر یک اسطوره بوده است. در روایات دیگر، دشمنان بریتون gwenddaleu

را تحت رهبری پرسیوال یا پردور، و برادر دوقلوی او

gworgi

توصیف کرده اند. این دو برادر بر

Ebrauc

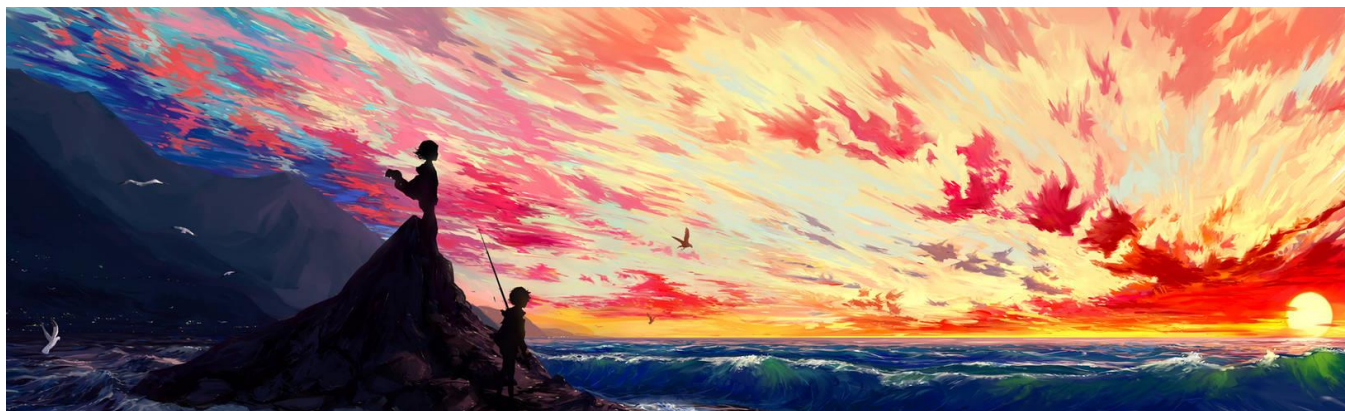
در یورک یا همسایگی آن حکومت میکردند. نام ابرائوک وامدار نام قدیمی تر آن یعنی بریگانتیا است که مرکزش

bryges

بوده است. زمانی که رومیان به بریگانتیا رسیدند، پادشاه آنان

Venutius

نام داشت، اشاره ای دیگر به ونتی ها، ونیزی ها و وانس. معمولا ونتی های وانس را سلتی



و کسانی غیر از ونتی های ایتالیا دانسته اند و نام قومیت اولیه ی آنها را

Morbihan

ذکر نموده اند. اما هیچ بعید نیست که نام اخیر، درواقع تلفظ دیگری از مرووی و مروئین عنوان فرمانروایان افسانه ای بنیانگذار امپراطوری مقدس روم باشد؛ امپراطوری ای که سیادت مذهبی پاپ رم در ایتالیا را بر اروپا گستراند و تحکیم کرد. بنابراین باز هم ونتی ها با ایتالیا مربوطند جایی که تاریخ رسمی، بنیاد تمدن لاتین آن را بر اتروسک ها قرار میدهد و همانطور که دیدیم، گتائه نیز بر اکونتس اتروسکی استوارند. تشابهات بین الفبای اتروسکی و ونیزی، دو قوم را در ارتباط با هم قرار میدهد و متوجه کوچ ونتی ها از اروپای شرقی میکند. مهاجرت کیمبری ها که در غرب به کیمبری و کومبری - قوم رایدرك- مشهور شدند نیز از همان محل در امتداد دانوب رقم خورد. اتفاقا در حوزه ی دانوب قومی به نام گتائه



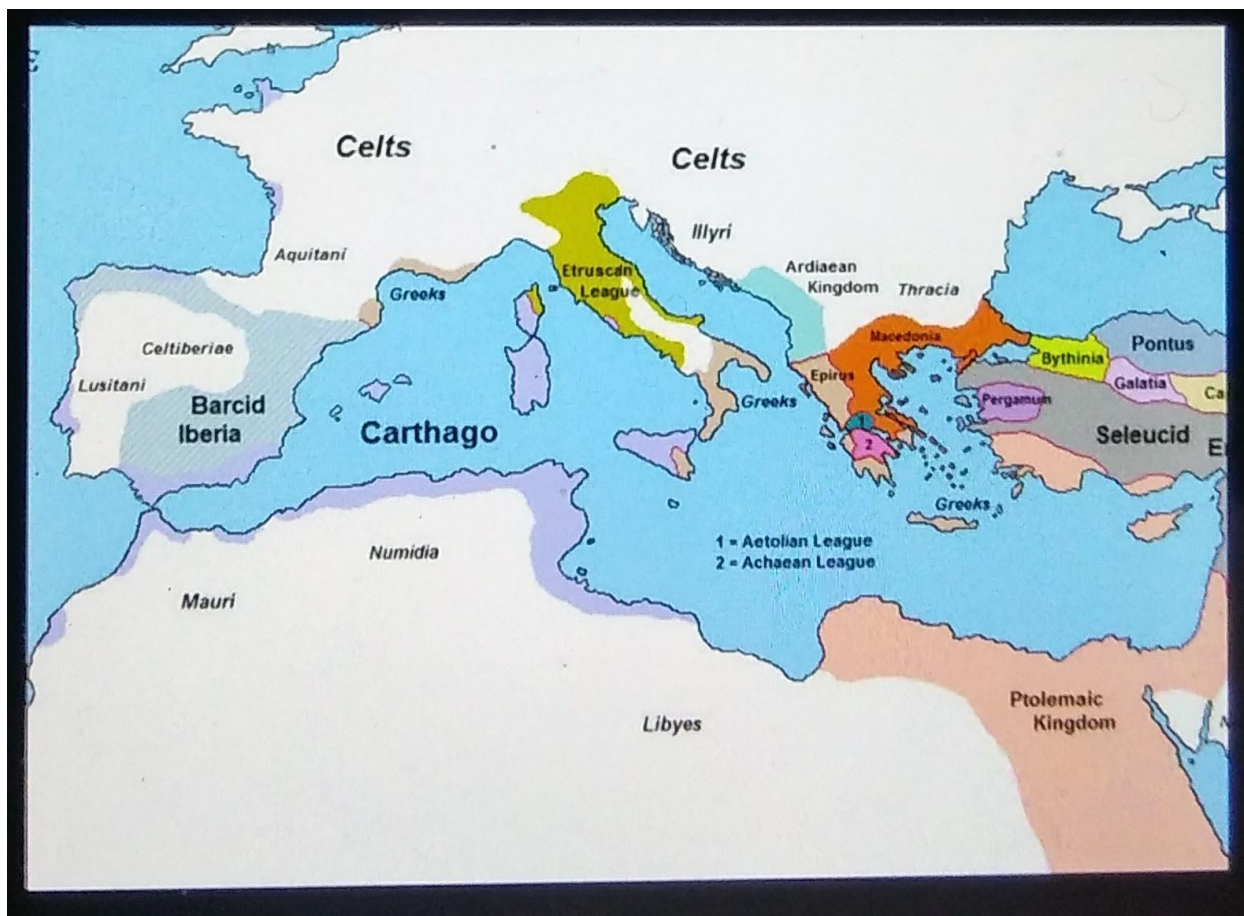


V. STY. H. L. P. 1785.

J. C. ANSTAGE. R. 1785.



Ponte di Rimini fabbricato da Augusto e da Tiberio Imperatori.



ساکن بودند که از نسل شخصی به نام کوتیس محسوب میشدند. شاید این کوتیس، همان اکوتیس باشد. همچنین دانوب، محل زندگی قبایل مؤوسی دانسته میشد که نامشان مرتبط با

DID YOU JUST THROW A SNOWBALL AT ME?

NO, SERI IT WAS THAT LADY OVER THERE!

UH... WELL, UH... YES, OFFICER, I DID THROW THAT SNOWBALL, BUT I... DIDN'T MEAN TO... THAT IS, I DIDN'T MEAN TO HIT YOU WITH IT. YOU SEE, I WAS TRYING TO HIT THAT KID. HE STARTED IT, HE THREW ONE AT ME FIRST... WELL ANYWAY, I... $\Rightarrow$ GULM $\Leftarrow$

...I DON'T SUPPOSE I'M GOING TO BE ABLE TO TALK MY WAY OUT OF THIS, AM I?

HA HA HA! SOMEBODY'S GONNA GET A SPANKIN!

GRRR!

WOW!

WELL, AT LEAST MY POPO TSHN'T FREEZING ANYMORE!

boon

DUPLI-KATE? WHAT'S SHE DOING HERE?

WHAT DO YOU THINK? I'M HERE TO MAKE SOME MISCHIEF! AND HOPEFULLY... GET KATIE INTO SOME TROUBLE! ESPECIALLY IF IT'S THE KIND OF TROUBLE THAT RESULTS IN HER GETTING A GOOD

SPANKING!

HUH?

SPLAT!

HA HA HA! I HIT 'CHER BUTT WITH A BIG OL' SNOWBALL!



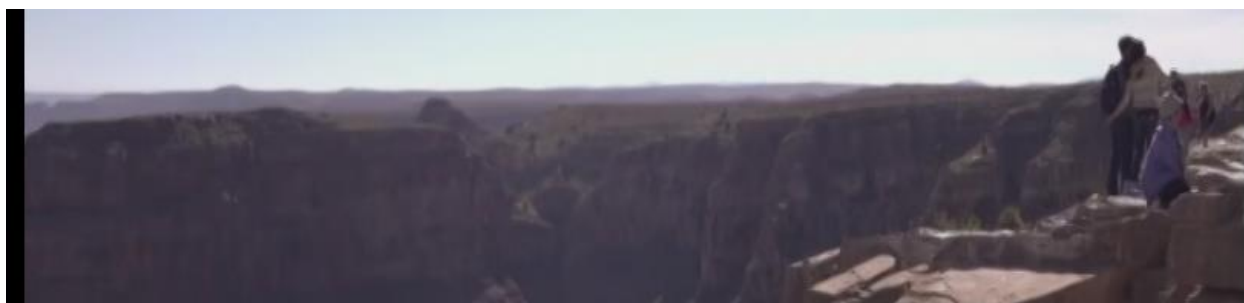
SAFETY
begins at
HOME







تحت کنترل کافرکشی صلیبی تورات به نفع قدرت های ژرمن حامی کلیسا بودند. بنابراین عمل کردن برخلاف خواست خدا (یهوه) به نفع اولاد اژدها، اغلب به صراحت به معنی انجام اعمال زشتی است که در اکثر مذاهب قدیم، گناه بودند. پس از آن، جهان مادی به مانند





آتلانتیس یا جزیره ی دریایی باغ عدن، به قلمرو اولیه ی اژدها یعنی اعماق آب باز میگردد و به پیکره ی تهاموت یا هیولای دریایی هرج و مرج تبدیل میشود. قهرمان شورش علیهِ خدا که به جای کریست یا مسیح نشسته، نسخه ی مصری خرس (کریست قدیم) یعنی خروس یا هورس خدای خورشید است که به همراه مادرش هاتور یا مادر-زمین (همتای مریم)، در زودیاک مصری، دو ماهی صورت فلکی حوت را در هیبت دو تمساح نمایندگی میکردند. هورس به یک روایت، سوار بر شاخه ای از نی از درون آب بیرون آمده و خلقت از آب را رهبری کرده است. جerald مسی، در کتاب «مصر باستان: نور جهان»، داستان جک و لوبیای سحرآمیز را نسخه ی انگلیسی این داستان دانسته است. جک (تلفظ انگلیسی "حق") با بالا رفتن از یک درخت لوبیای عظیم به جای نی، جهان فیزیکی (آب) را به مقصد سرزمین آسمانی غول (خدا) ترک میکند و گنج های غول را میدزدد و خود غول را از آسمان ساقط میکند و میکشد و گنج های او را به زمین به خانه ی مادرش می آورد و



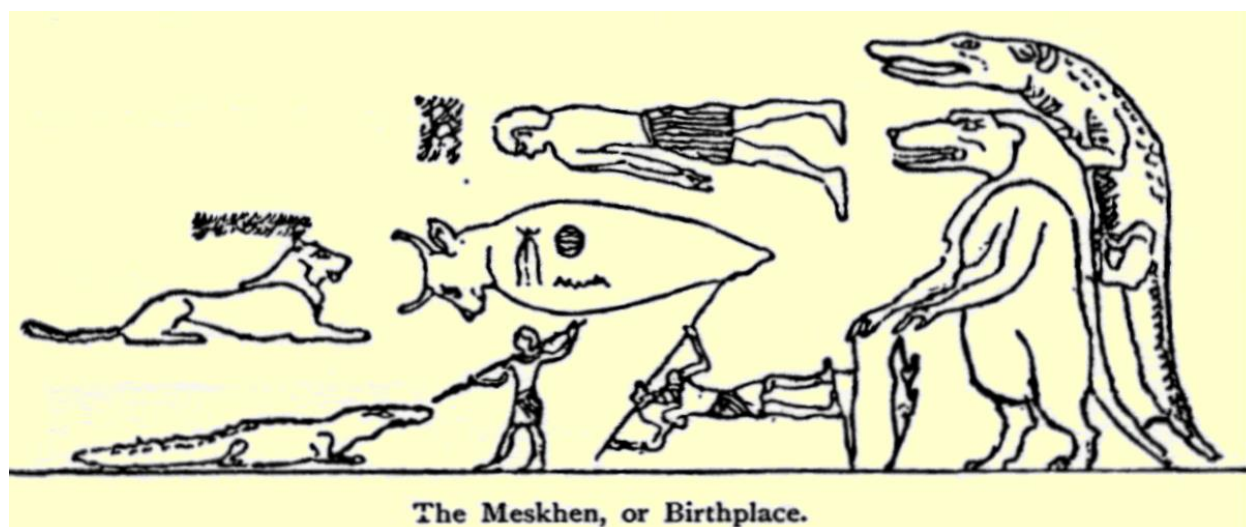
ثروتمند میشود. جک و مادرش همتای مسیح و مریم هستند. مریم، الهه و بنابراین روح جهان فیزیکی است و جک، اداره کننده ی خانه و صاحب دنیا که در حال حاضر از انگلستان به مقصد امریکا تغییر منزل داده است.:

“PAN AND MERMAID”: JOHN FRANK: HXMOKHA: 8/11/2015

بحث ارتباط جک و لوبیای سحرآمیزش با هورس نی سوار را مسی در بخش پنجم کتاب «مصر باستان» آورده و آن را برخاسته از افسانه های افریقایی در توصیف اولین مکان خشک روی زمین و همتای باغ عدن به صورت یک نیزار مرتبط دانسته است چون رشد نیزار در آب، سبب گسترش خشکی درون دریاچه ها میشود. به نظر مسی، روایت دیگر داستالن هورس و نی، برآمدن هورس بر برگ نیلوفر آبی از درون آب بوده که او را



مستقیماً به تمثیل بودایی شرقی تر نشستن بر برگ نیلوفر وسط آب مرتبط میکند: تمثیلی به کنایه از کناره گیری از آلودگی های دنیای فیزیکی (زیر آب). به نظر مسی، روایت نیلوفر آبی هورس، منشا لوبیای سحرآمیز جک است چون دانه و ساقه ی نیلوفر آبی، شبیه دانه و ساقه ی لوبیایند. مسی، آب را از طریق افسانه ی تهاوت آب گون که بدنش منشا خلقت توسط مردوخ شد، به نور خورشید هورس مرتبط کرد که تاریکی را از بین میبرد و اشیاء را پدیدار میکند. پس مادر خلقت و همتای مریم، دب اکبر یا تاوورت الهه ی اسب آبی است که از اژدها یا تمساح آسمانی به عمود آسمان و ستاره ی قطبی دب اصغر بار میگیرد و هورس را با روح یک تمساح متولد میکند. این رویداد در بنای موسوم به مقبره ی تمانی در مصر (تصویر زیر) ثبت شده و در کنارش هورس بزرگ شده در حال نبرد با یک تمساح دیده میشود. هورس با سلاحی نیزه مانند به جنگ تمساح میرود که یک سرش به بدن یک گاو متصل است. این گاو، درواقع صورت فلکی ثور (ورزاو) است که ستارگان هفتگانه ی ثریا در آن، جانشینان ستارگان صورت فلکی دب اکبر هستند و تبدیل اسب آبی به گاو، پیدایش حیات خشکی از آب را نشان میدهد. درمقابل، تمساح متخاصم خزنده ی آبی هیولایی افسانه های افریقایی است که عاشق آب است و آنقدر آب ها را میبلعد که باعث خشکسالی میشود. در خرافات خارج از افریقا گاها او را در قالب قورباغه ای عظیم می یابیم که با بلعیدن آب ها خشکسالی به وجود می آورد. در مصر علیا (جنوبی) در همسایگی با حبشه که بیشتر در معرض خشکسالی بوده، مار آپ دشمن رع (خورشید) بوده که همه ی آب ها را میبلعیده است. آپ مظهر تاریکی و بلعنده ی نور بوده است. بنابراین بلعیدن نور به بلعیدن آب ها و مانع شدن از امکان ظهور حیات تشبیه شده است. نتیجه این که اولین فوران نور، اولین فوران آب و توام با غرق شدن هیولای آب خوار زیر آب ها و در صورت متاخر آن، غرق شدن غول های اهریمنی در سیل نوح بوده است. به خاطر موقعیت تابستانی اژدهای خشکسالی، او را با صورت فلکی شجاع در مجاورت صور فلکی تابستان



The Mesken, or Birthplace.

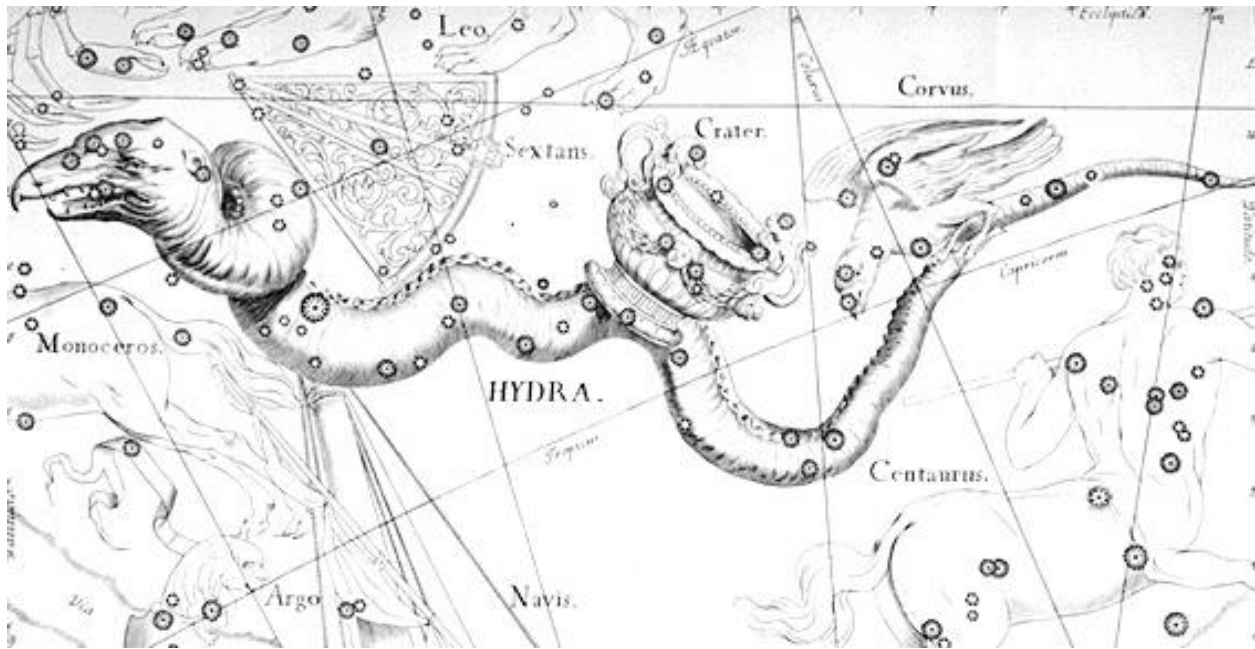
مقایسه کرده اند که نام یونانیش هیدرا، معرف همهویتی او با اژدهای هیدرا است که هرکول او را کشت. بنابراین، هرکول نیز با هورس قابل تطبیق است. علاوه بر این، به نظر مسی، نام هرو یا هورس، با نام اروس که در تتوگونی هزیود، منشا همه چیز نامیده شده، نیز مرتبط است. اروس پسر بالدار آفرودیت یا ونوس الهه ی عشق است و ونوس موکب برج ثور و قابل مقایسه با ثریا و از این طریق دب اکبر است. بالدار بودن اروس، یادآور تشبیه هورس و رع به پرندگان مارخوار چون عقاب و شاهین است که مارخواریشان کنایه از نبرد با مار آپ است. در بالای مار صورت فلکی شجاع، یک پرنده ی دیگر یعنی کلاغ صورت فلکی غراب واقع است که به گفته ی آراتوس، در حال تغذیه از مار هیدرا به نظر میرسد. مسی، این مطلب را بدان مرتبط میبندد که آپ بعد از غرق شدن در سیل، جسدش هویدا شده و هورس در قالب کلاغ از جسد او تغذیه میکند و ماده ی اولیه، قوت خلقت میشود. چون اگرچه هورس برای مبارزه با یک خزنده ی وحشی آبدوست با روح یک خزنده ی آبی ظهور کرده، ولی در بدو خلقت شخصیت الگوهایش، هنوز یادآور انسانی بوده که نمیتوانسته به دنبال تمساح، درون آب برود و با او بجنگد تا این که قایق اختراع شده و انسان ها سوار بر قایق، شر تمساح ها را از زیستگاه هایشان کم کرده اند. قایق، نمادی از ممکن شدن نبرد انسان با سلاح تمدن علیه طبیعت خدایی است و تداوم این نبرد، در خاستگاه تاریکی در قطب شمال آسمان، جایی که هورس از پدرش شق عالی اژدهای دانی پدید آمد ادامه خواهد داشت. از اینرو قایق انسان، به شکل قایق خورشیدی هورس یا رع در دریای آسمانی جای گرفت و همان است که یونانیان، آرگوس مینامند: کشتی دریانوردان آرگونات که رهبرشان یاسون پس از پیاده شدن در ساحل مقصد، پوست زرین گوسفندی را



اروس، راه را برای گذر کالسکه ی آفرودیت باز میکند.



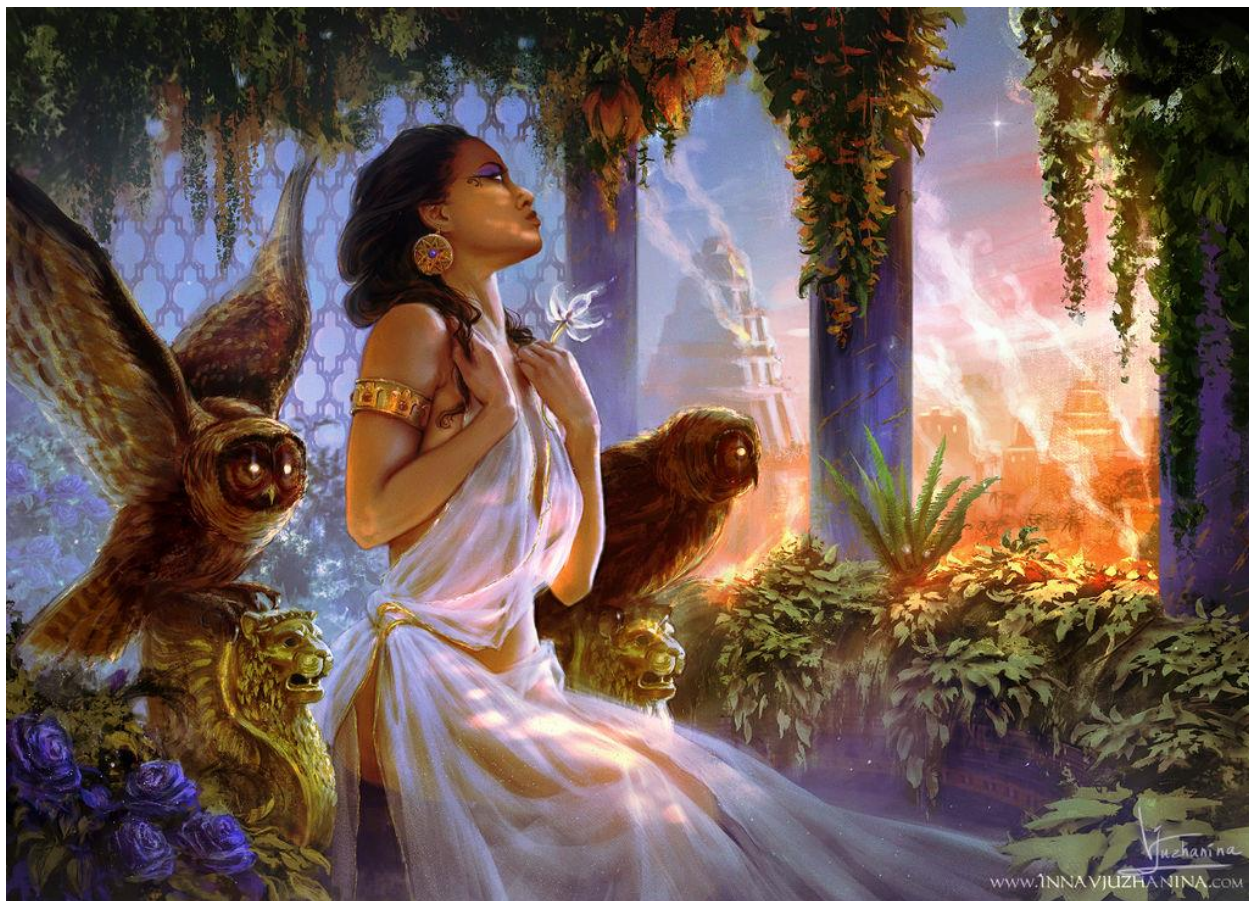
77. Jason.



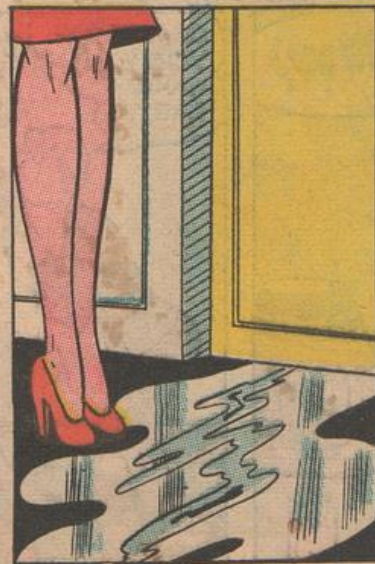
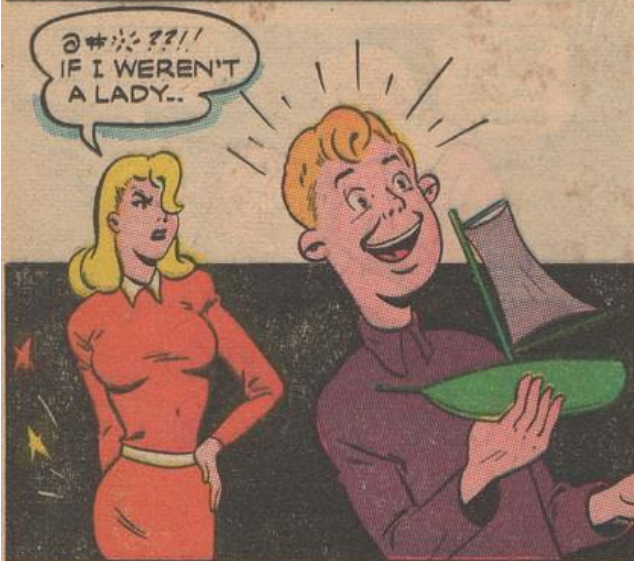
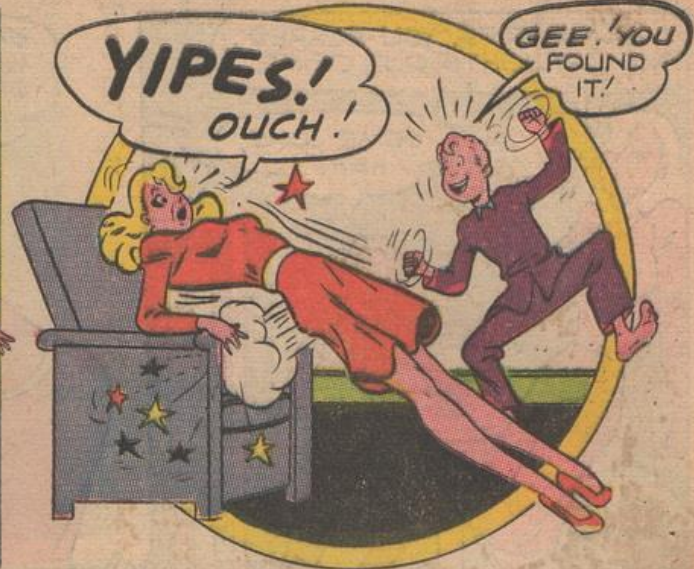
که نشان حکمرانی است از درختی که توسط اژدهایی محافظت میشود دزدید؛ روایت دیگر دزدیده شدن گنج های غول توسط جک.

با توجه به این که سفرهای دریایی، عامل گسترش تجارت در منطقه ی مدیترانه و بعدا کل جهان، و از این طریق عامل پیدایش عصر مدرن -بخصوص از طریق لشکرکشی های استعماری دریایی- بوده اند طبیعی است که شورش فرعونى-هورسى علیه خدا را سوار بر کشتی بیابیم. ولى این شورش نه در مصر بلکه در قلمرو شمالى آن در اروپا رقم میخورد جایی که به قلمرو شمالی اژدها یعنی قطب شمال نزدیک تر است. آنجا منشا است و تمدن باید به اصل برگردد. همانطور که مسی در ادامه مینویسد، تمدن های آغازین مصر و بین النهرین، مخلوق عصر ثور و الهه ی آن عیشتار یا ونوس بودند ولى خانه ی مصری یا "مسخن"، هانوخ یعنی ران بود: ران ورزاو ثور که از او جدا شده و گاوش را سه پا کرده





بود. این ران گاو بود که کپی هفت ستاره ی ثریا را به صورت 7 ستاره ی دب اکبر در قطب شمال بازتولید و ثور آغازین را با مسکن مقدس در شمال بازیابی کرده بود. گاوکشی ثور، مقدمه ای بر کشتن هیولای تمساح-اسب آبی در دب اکبر بود. برتری شمال، در دائمی بودن بارش باران و برف و تولید مداوم آب در آن بود. در مصر چنین نبود. آب نیل که در تابستان همزمان با انقلاب تابستانی فزونی میگرفت، از پاییز رو به نقصان مینهاد و در برج عقرب، زمین چنان خشک میشد که عقرب به عنوان یک جانور بیابانزی، نماد مناسبی برای آن میشد. از برج بعد یعنی قوس، هورس در فاز جنگجویی علیه سباعو یعنی فرزندان آپپ میرفت و مصریان او را به صورت موجود دو چهره ای نشان میدادند که یک صورتش آدم و یک صورتش شیر بودند. مسی تاکید میکند که در مصر است که خشکسالی و زمستان با هم مترادفند و در اروپا عکس آن صادق است. با این حال، زمستان اروپایی هنوز عرصه ی فعالیت اژدها تلقی میشود و مسی، یک دلیل نسبتسازی بین ژرمانیسم و اسکاندیناوی را در همین میداند. چون فعالیت های آتشفشانی در آنجا به فعالیت های زیرزمینی اژدهای آتشین نسبت داده میشود که زمین را گرم میکند و این میتواند همان اژدهای قطب شمال باشد که تمدن علیه قوانین سخت طبیعت او برمیگردد. اما خدا برای رودرویی با این موجود زیرزمینی باید به جهان زیرین برود چنانکه هورس چنین میکند. بنابراین تصویری از قتل





Hippopotamus and Haunch.



هورس به ازای قتل مسیح در مصر داریم که مسی، آن را به انگورچینی در برج سنبله در مصر مرتبط میکند. شراب، خون انگور و از این طریق خون هورس است و همان است که به جای خون عیسی در عشای ربانی نوشیده میشود. درواقع هورس و مسیح در این تصویر، هر دو به دیونیسوس باخوس خدای شراب ترجمه میشوند که ایزد جنون، خشونت، شهوترانی، و موسیقی و رقص نیز هست یعنی تقریباً همه ی مسائلی که خوشی مدرنیته را میسازند. صورت فلکی "جام" که در کنار غراب روی بدن مار صورت فلکی هیدرا و در جوار صورت فلکی سنبله (دوشیزه) جا خوش کرده، به گفته ی مسی، جام شراب و درواقع



جام خون مسیح است، همان نماد معروف گرال که در افسانه های شوالیه های اروپایی، جایگاه وسیعی به خود اختصاص داده است. سنبله که الهه ی خرمکن است از این جام بارمیگیرد و در مقام مریم مجدلیه، به جای الهه ی زمین فرزندان مسیح یعنی اشراف اروپایی را پدید می آورد. این در حکم فرو رفتن هورس به زیر زمین برای تولدی جدید است. معمولاً گرال در ارتباط با دربار آرتور در انگلستان قرار میگیرد. نامیده شدن آرتور به آرتوس یعنی خرس را مسی مرتبط با منشا گیری او از دب اکبر همچون دب اصغر میداند. مسی صحنه ی سوار شدن آرتور بر کشتی با 7 تن را همان قرار گرفتن هورس در کشتی و خود کشتی را دب اکبر و هفت تن را هفت ستاره ی آن میداند. این قایق رانی در

ارتباط بین سرزمین شمال یعنی اروپا و سرزمین جنوب یعنی مصر معنی پیدا میکند که مسی، آنها را اولین مصرهای شمال و جنوب میدانند که بعدا هر دو در قلمرو رود نیل جاسازی و مجموعا به پیروی از 7 ستاره به 7 استان تقسیم شدند. مسلما همین مختص سازی میتوانسته در اروپا هم اتفاق بیفتد و از اینرو میتوان گفت حمله ی رایدرك از جنوب به اسکاتلند و نابودی بهشت در آنجا مشابه حمله ی سوت فرمانروای مصر جنوبی به قلمرو بهشتی هورس در مصر شمالی است در حالیکه این وضعیت قبلا متعلق به حمله ی هورس مصر شمالی از جنوب به قلمرو خدایی شمال در قاره ی اروپا بود.

اروپای مدرن، نام خود را از شاهزاده خانمی فنیقی دارد که زئوس با فرستادن گاوی، او را دزدید و به جزیره ی کرت برد و از او مینوس اولین شاه کرت را به دنیا آورد. استفان ای. فرانکلین در فصل 14 کتاب "تایفون"، مینوس پسر زئوس را لغتا همان منس پسر سوسوس میداند که اولین شاه مصر بود و بنابراین مصر و کرت، هر دو، یک خاطره ی تاریخی مشترک داشته اند. مینوس به داشتن مارپیچ معروفی به نام لابیرننت مشهور بوده است که قربانیانش را در آن خوراک یک مینوتائور -نیمه انسان نیم گاو- میکرد. این لابیرننت شاید با گورستان مارپیچ کنار هرم آمن مهت در مصر در ارتباط باشد. نام آمن مهت با نام آمنوفیس سوم از فراعنه ی مصر به روایت مانه تو مرتبط باشد که ملقب به لاباریس بود و لابیرننت نیز یادآور لاباریس است. آمنوفیس نیز خود شکل پیچیده تر شده ی مینوس است. بنابراین فرانکلین، وجود امپراطوری مینوان در کرت را که آرتور اوانز به آن اعتقاد داشت مردود میشمارد و برجستگی کرت را در مسائل دیگری میبیند. او نام مینوس را با مناشه پسر یوسف مقایسه میکند و تاریخ مصر را از طریق کرت به یهودیت





Die Vergewaltigung Europas, 1541-1542.

(The Rape of Europa, 1541-1542 .)

Jacopo Robusti Tintoretto

میدوزد بخصوص با استفاده از گفته ی تاسیتوس که یهودیان را در اصل کرتی و نامشان را برگرفته از کوه ایدا در آنجا میداند. اگر نام یوسف را تحریفی از نام یهوه و یهوه را همان زئوس بدانیم، آن وقت میبینیم که چطور تاریخ کرت با یهودیت به مصر دوخته شده است. در این موضوع به نظر فرانکلین، آنچه کرت را برجسته تر کرده، موضوع نابودی بخشی از جزیره توسط آتشفشان و سیل است: ترکیبی از تجلی یهوه ی یهودیان در کوه آتشفشان و فرو فرستادن سیل و آتش از سوی او برای مجازات مردم. بنابراین کرت شروع خوبی برای باوراندن حکومت یهوه بر اروپا بود: خدای مهیبی که باید علیه او شورش درمیگرفت.





از دید فرانکلین در این فصل از کتابش، تصاویر کشف شده از ویرانه های کرت، به هیچ وجه زندگی در آنجا را نشان نمیدهند بلکه تخیلات درباره ی سرزمین افسانه ای دیگری در جایگاه بهشت هستند که تصور شده زمانی در کرت بوده اند. پادشاه آنجا یهوه یا زئوس هم به عنوان یک پادشاه زمینی در کرت تخیل و سرلیست شاهان دیسک فایستوس شده است. فرانکلین، لیست زیر را از اولین شاهان کرتی دیسک فایستوس و مقارن های یونانی آنها ارائه داده است. اگر دقت کنید، جانشین یاهو، مینوس و جانشین مینوس، هروکا تاتاقور

King #	1st Dynasty of Crete	Manetho [#]	Monuments*	Abydos List	Eratosthenes	Greek Legend	Eblaitic
1	Iahu I	Zeus				IAO/Asterion I (Asirai)	
2	Mino	Menes [1]	Menes	Meni	Mines	Minos I/"White Bull"	
3	Heruka-tataqore I	Athothis [2]	Ka (?)	Teti	Athothes	Deucalion	
4	Iahu II	Kenkenes [3]	—	Itet	Athothes	Asterion II/"Minotaur"	
—	(missing)	Ouenephes [4]	—	Ita	Diabes	Idomeneus	
5	'Kaseti	Ousaphaidos [5]	Hesepti	Hesepti (Turin: Khaseti)	Pemphos/Semphôs	Lycastus	
6	Minoqore	Miebidos [6]	Merbapen	Merbiapae	Toegar Amachus Momchiri†	Minos II	
7	Qobane	—	—	—	—		Kulbanu
8	'Semopebe	Semempses [7]	Samsu	? (Turin: Semsem)	Stæchus		
9	Tapetu-zataqore	—	—	—	—		
10	'Baneqore I	Bienekhes [8]	Sen	Khebeh (Saqqara: Khebewe)	Gosormies		
11	'Mina I (queen of 'Baneqore I?)	—	—	—	—		
12	Peti-hu-sitare I	—	—	—	—		

*Jablonsky, according to Williams (1789), has Mono-Cheir, a closer approximation to **Minoqore**. *From Moret (1972).

هستند. هروکا تاتاقور با تتی فرعون مصر متناسب شده که به نظر فرانکلین، شکل انسان شده ی تات یا تحوت خدای ماه و موکل دانش است. هروکا همان هرکول مصری است که منشا کریشنا در هندوستان به شمار میرود. تاتا همان تحوت و قور به گفته ی فرانکلین، فرم دیگر کور و کروس -و به واسطه ی آن: کریست و کریشن و کریشنا- خدای خورشید است. بنابراین هروکا تاتاقور، همان هورس یا خورشید فرو شده به جهان زیرین است که به جنگجوی نیم انسان-نیم شیر تبدیل شده که مدل دیگرش هرکول ملبس به پوست شیر است. از آنجاکه در غیاب خورشید، ماه از انعکاس نور خورشید نورانی شده و شب را روشن میکند، تحوت با هرکول تطبیق شده است. در داستان ازیریس، هورس خورشید که هر شب در وجود همسرش زمین یا هاتور فرو میرود و صبح فردا از نو از رحم او متولد میشود، تبدیل به ازیریس شده که به دست برادرش ست کشته میشود و به جادوی تحوت، از نو از همسرش ایزیس و به صورت هورس متولد میشود. پس تحوت، در حکم ناپدری خورشید هم هست. او همان شاهی است که همسرش از وجود دیگری بار میگیرد و در عین حال خودش هنوز هم همان مینوس است منتها در مراحل جدیدی از آن شخصیت. پس ناپسری او و حاکم آینده میشود مینوتائور که نتیجه ی آمیزش پاسبه همسر مینوس با یک ورزاو است. اگر دقت کنید، معادل مینوتائور در لیست، یاهوی دوم است گویی که یهوه ی جدیدی متولد شده از جنسی متفاوت با یهوه ی پیشین ولی همانام او. جانشین این یاهوی جدید، ایدومینوس است که به گفته ی فرانکلین، معنی اسمش ایدایی یعنی منتسب به کوه ایدا و بنابراین یهودی است. یادمان باشد این نیرو، هنوز اروس پسر آفرودیت است و آفرودیت همسر هفستوس خدای صنعتگر و متشبه به خالق است. اروس پسر او نیست و نتیجه ی فعل حرام آفرودیت است. نتیجه این که یاهو در خانواده ی خالق ایزدی تمدن نخستینی ظهور





Aphrodite, Hephaistos, Eros (Amor) und Wohltätigkeit - von einer Illumination aus dem 15.

(Aphrodite, Hephaistos, Eros (Cupid) and Charities -
from an illumination of the 15th century)

(after) French School

کرده که ماهیتا ارتباطی با او ندارد جز این که مربی و راهنمای او است. یاهوی جدید، راهنمایی های آیین پیشین را در راه گوهر دیگری به کار میگیرد. این در حکم یک شورش و رویارویی است و بعد از گذشت چند نسل و مخلوط شدن دو یاهو، به نظر میرسد یاهوی دوم که اژدهای سرخ و مظهر تاریکی قطب شمال است همان یاهو خدای نخستین است که کفار و بی خدایان فیلسوف مسلک، علیه ظلم او شوریده اند درحالیکه کفار، خودشان پیرو اژدهای سرخند و دلیلی ندارد علیه خودشان بشورند.

به نظر من، کفار مزبور با نامیدن قاره ی خود به اروپا، به طور رمزی، این کژتابی را افشا کرده اند. چون دو روایت درباره ی اروپا و ورزاو او وجود دارد. در یک روایت، ورزاو را زئوس به سراغ دختر فرستاد و این ورزاو، همان ورزاوی است که با پاسیفه آمیخت. در روایت دوم، ورزاو خود زئوس بود. بدین ترتیب هرچه که به جای زئوس قرار گرفته، در هویت شریک همین ورزاو است. میدانیم که این ورزاو، صورت فلکی ثور است و نشانه ی عصر ثور، یعنی زمانی که خورشید در اعتدال بهاری، همان زمان که مسیح از قبر درمی آید، در افق زمین از برج ثور طلوع میکند و زادگاه خورشید همین گاوی است که قرار است بعدا با دب اکبر شمال تطبیق شود. پس الهه ی زاینده ی خورشید که همان عیشتار موکل برج ثور است نیز به ثریا در شانه ی گاو تبدیل میشود و خدای خورشید را



میزاید. برای جزیره ی کرت، خورشید و گاوش در دریا قرار میگیرند و در آن سوی دریا ساحل فنیقیه و تفکرات سومری آن قرار دارد. همانطور که فرانکلین میگوید، یهودی های کرت، قومیت ترکیبی داشتند ولی زبان و الفبای مقدسشان یک شاخه از فنیقی است و الفبای





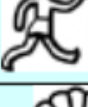
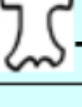
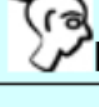
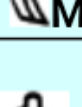
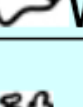
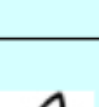
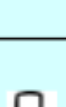
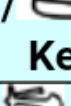
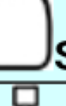
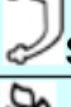
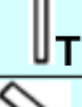
یونانی نیز به کادموس برادر زن فنیقی زئوس گره خورده است. حالا اگر گاو را با زئوس تطبیق کنیم، یهوه به یک موجودیت دریایی تبدیل میشود. به همین دلیل هم هست که او را "یام" یعنی "هستم" میخوانند. چون یم یعنی دریا و عنوان خدای دریا بوده است. زن سوار بر گاو یعنی ثریا بخشی از ثور و درواقع جنبه ی زاینده ی او است که به تهاموت الهه ی دریایی تبدیل شده است. فرانکلین مینویسد نام یم را یمن و یاوان نیز تلفظ کرده اند که دومی همان نام عبری قوم گریک (یونانی) و قابل مقایسه با ایونیه منطقه ی گریک نشین ترکیه بوده است. عنصری واحد وجود داشته که ایونیه در شمال و فنیقیه در جنوب را در همهویتی با کرت با هم متحد نموده و این عنصر مشترک در مرز مشترک دو منطقه یعنی در محل رودخانه ی هابور بروز کرده است: کرت شاه هابورا که سرزمین های اوگاریت و ادوم را تصرف کرده است. بدین ترتیب ادومینوس یا ایدایی میتوانسته بر مفهوم ادومی (با توجه به اضافه شدن عادی "م" تعریف به آخر حروف سامی) تعلق داشته باشد. کرت نام سرسلسله ی ردیفی از حکمرانان جزیره ی کرت نیز هست که چهارمین و پنجمینشان با نام های هووا و شیمیوا جلب توجه میکنند. به نظر فرانکلین، هر دو نام، تلفظی از نام هوواوا یا هومبابا هستند: غول جنگل سدر که در جنگ با گیلگمش پهلوان سومری کشته شد. با این حال، خلاصه تر بودن هووا نسبت به هوواوا با توجه به تکرار مداوم عنوان "وا" در فهرستی قبطی از شاهان کرت که مدام در انتهای اسمشان جزء "وا" می آید به موضوع بعد جدیدی میدهد. در املا ی هیروگلیف این نام ها، برای "وا" از سر یک گربه استفاده میشود. فرانکلین آن را جانشین شیر و صورت فلکی اسد میداند. ولی میدانیم که گربه فرمی زنانه تر از شیر است و باز ترکیب عیشتار و مدل های متعدد دیگرش با مرکبشان شیر را به یاد می آورد. این را مقایسه کنید با تشبیه یهوه به شیر بیش از هر حیوان دیگری. فرانکلین بین "وا" و "یاوا" عنوان دیگر یهوه ارتباط قائل است. معمولا در بین یهودیان بابلی در عراق، جزو





یاوا در اسم به جای یاه یا یاهو استفاده میشده است. مثلاً ناتانیاهو «ناتانیوا» خوانده میشده است. یاهو به یاه و یا و یائو خلاصه میشده است و این یک ارتباط جدید پیش می آورد. اگر دقت کنید از دو منطقه ی تصرف شده توسط شاه کرت هابوری، اوگاریت است که فنیقی است و میتواند برای فرهنگ فنیقی یهودیان مهم باشد. به گرفته ی فرانکلین، در زبان اوگاریتی، "یو" به معنی ارباب است و این لغت مابین یا و یائو به نظر میرسد. پس میتوان یاوا یا یهوه را "ارباب-وا" یا ارباب گربه نیز معنی کرد. گربه به عنوان ترکیب شیر و زن، معنی مشخصی در اساطیر مصری دارد. او باستت است: الهه ی شهوت و جنسیت. شوم بودن گربه در خرافات اروپایی و نسبتش با زنان جادوگر، نتیجه ی این پیشینه است. تناقض

The Second Wa Dynasty.

43	 Mi	 I	 Si	 T			
44	 Ka	 Po	 Ma	 Ma	 Wa		
45	 Pe	 Za	 La				
46	 Mi	 Nu	 Wa				
47	 Nu	 Le	 Tu	 Ka	 Be		
48	 Mi	 Ta	 Da	 Re			
49	 Ke	 Shi	 Ya	 Wa			
50	 No	 Ke	 Wa				
51	 Shi	 Me	 Wa				
52	 Ke	 Shi	 Ya	 Wa	 N		
53	 Si	 Ti	 Ho	 T			
54	 Ka	 Pe	 Sh				



در آن است که همانطور که میدانید گناه جنسی، بزرگترین اتهام کلیسای یهوه علیه آدم و حوا بوده و حالا او خودش در الهه ی این عمل متجلی شده است. درواقع ارتباط یهوه با عمل جنسی حتی بیش از آن و خودش محصول آن است.

در عصر ثور یعنی زمانی که اعتدال بهاری در عصر ثور اتفاق می افتاد، انقلاب تابستانی یعنی طولانی ترین روز سال و اوج فرمانروایی روشنایی در برج اسد (شیر) افاق می افتاد که قبلا شامل برج سنبله نیز میشد. درواقع شیر اسد و دوشیزه ی سنبله دو نیمه ی کامل کننده ی همدیگر و معادل آدم و حوا بودند. ترکیب آنها اسفنجس را به شکل یک شیر با سر زن میساخت: یعنی مردی بسیار قدرتمند با ذهن زنانه. این همان پیوند دیو و دلبر است. دیو یا حیوان وحشی در اثر مهر به زن، میمیرد و از طلسم درمی آید و به صورت جوانی زیبا باز زاده میشود. این بازگشت به اصل است چون حوا نیز از پیکر آدم جدا شده و به صورت زن درآمده بود. به عقیده ی کارل گوستاو یونگ، این فرافکنی انیما یا جنبه ی زنانه ی مرد

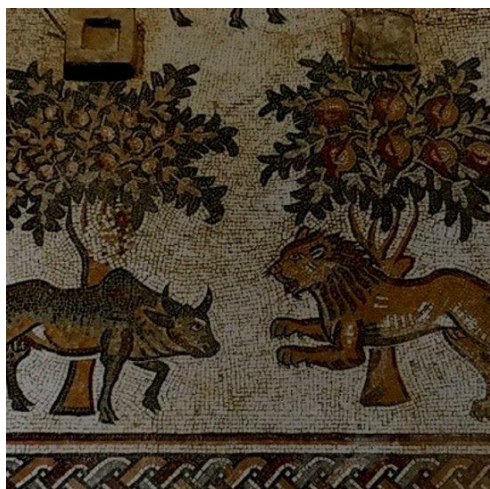




به روی زنی واقعی است که به همسری مرد درمی آید و با او متحد میشود.:

“leo, virgo and sphinx”: quintelligence.com.au

حالا این زن، همان اژدهای تهاوت است که همانطور که دیدیم با نگاره ی گاو ترکیب شده و در تصویر پرکاربرد دوگانه ی شیر و گاو در وصف تضاد عالم خدایی گنجانده شده است. در تمام این مدت، کلیسا فقط روی دوگانه ی مرد-زن تمرکز کرده و جدا کردن شیر از زن و خشم اولی علیه دومی را در حد تفکیک افراطی صفات مردانه از زنانه به نفع جنگسالاری مردانه صورتبندی نموده بوده است. اما با ظهور اسطوره پردازی های نیو ایج و باز کردن بحث بازگشت به زنانگی به ادعای ورود ستاره ی مردانه ی رگولوس (قلب الاسد) در مقام روح صورت فلکی اسد به برج زنانه ی سنبله در سال 2012 بود که معلوم شد زنانگی چه تعریف گسترده ای دارد و از بین بردن مرز بین دو جنس چقدر میتواند



راست: دوگانه ی گاو آپیس و شیر از مصر -چپ: شیر و گاو: کوه ابو



 Creative Commons License

 Download Image

Lion Attacking a Bull

Venetian (Artist)

Aussie Waiter Spanks His Way to Stardom



Jack Martin gives his co-star and fiancée, Kaylyn Armstrong, a spanking

HOLLYWOOD, U.S.A.

Jack Martin, who was working as a waiter in Sydney, Australia, made headlines when he took two American tourists over his knee and gave each of them a hearty spanking.

Kathleen Armstrong, and her daughter, Kaylyn Armstrong, had reportedly been doing bad impressions of Paul Hogan, and Martin said he had reached his limit of Americans asking for a "shrimp on the barbie" or saying "That's not a knife".

"Not only that," added Martin with a grin. "But the two ladies had asses to die for!"

News of the spankings reached director, Delores Deloro who had just secured the film rights for the life story of Lizzie McGill, and was looking for an actor to play the role of Ace Cavanaugh, McGill's husband.

Deloro said she wanted an actor who could spank and a spanker who could act.

Martin passed the audition handily and then helped Deloro choose an actress to play

The woman who was eventually chosen to play the role of Lizzie was Kaylyn Armstrong, one of the two women Martin had spanked in Sydney. Mr. Armstrong is coincidentally the great-granddaughter of Lizzie McGill, and is now engaged to marry Martin.

"Did getting spanked the first day we met contribute to our romance?" teased Armstrong. "Probably."

"In my family, spankings and romance go together. We all know that Grandpa spanked Grandma — a lot! — And my father spans my mother too."

Many of Dizzie Lizzie's fine and the best episodes of her sit-com were the ones that featured spankings, and so, spankings will be an important part of the movie about her.

Deloro joked, "Maybe *The Adventures of Dizzie Lizzie* should have been called a can't-sit-com!"

Other actresses who auditioned for the role report that they were spanked by Martin for their screen test. Lila Plazano said, "He

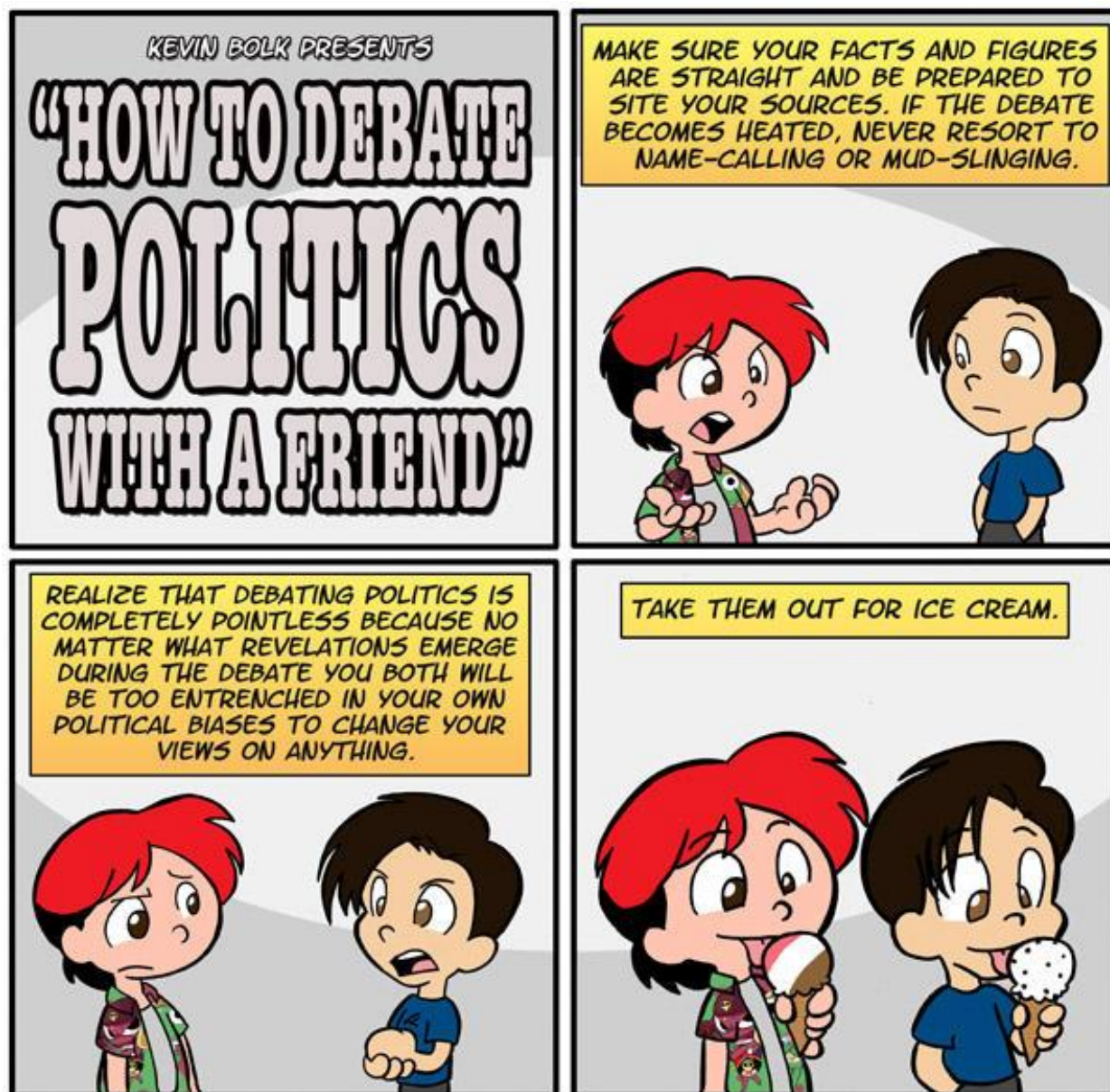


انواع و اقسام داشته باشد. چون شورش علیه یهوه تا حالا شورش علیه اژدهای جهل بود که به تاریکی تشبیه میشد و نوری مردانه بر آن تاریکی زنانه ی آن پایان میداد اما حالا آن نور خود ظلمت است و با دخالت یافتن مجدد اژدهای تاریکی است که میتواند مثل سابق از نو از آن متولد شود و در این شرایط همگان دلایل زیادی برای مخالفت با تاریکی جهل وقت خواهند داشت. هر کس به دلیل خاص خودش از آن ضربه خورده است بنابراین راه و مسیر و مقصد واحدی در باب بازگشت به اصل متصور نیست. آدم ها فقط میتوانند حول دردها و عقده های مشترک جمع شده و گروه هایی کوچک تشکیل دهند بی این که دیگر مسیر واحدی برای نبرد علیه شر وجود داشته باشد. بنابراین از این پس، ما در عصر رسانه زندگی میکنیم و نه لزوما در عهد مذاهب به تعریف سنتی آنها. یوهانا سومیالا جامعه شناس رسانه از کشور فنلاند درایطنباره مینویسد: «برای بسیاری از انسانشناسان رسانه، رسانه در درجه ی اول به عنوان مکان و فضایی برای بر ساخت جهان خیالی پدیدار میشود. درحالیکه ما به جماعت های خیالی میپیوندیم، به ما این فرصت بخشیده میشود که چیزهای



متفاوت با هم را تجربه کنیم و احساسات بزرگ و کوچک را به اشتراک گذاریم. نکته ی مهم در مورد این جماعت ها آن است که انسجامشان حول محور رویدادها، تصاویر، نمادها، اسطوره ها و داستان هایی میچرخد که رسانه ها آن را برمی سازند و میانشان میانجی گری میکنند.» ("رسانه و آیین، مرگ، جماعت و زندگی روزمره": یوهانا سومیالا: ترجمه ی نسیم خواجه زاده : نشر ثالث: 1400: ص21)





©2006 Kevin Bolk www.interrobangstudios.com

وی در ادامه مینویسد: «رسانه های نو و فناوری های ارتباطی، این امر را بیش از پیش دشوار کرده اند که تمایز روشنی بین میان فرهنگ های از آن "خود" شخص و فرهنگ های "دیگر" بکشیم. امر جهانی در امر محلی حاضر است و پیوسته آن را شکل میدهد. به تعبیر "کلی اسکيو" اکنون سی ان ان، هالیوود و ام تی وی و دیگر رسانه های جهانی که فرهنگ ها را به اکثریت جهان ما نمایش میدهند و بازنمایی میکنند. اکنون شبکه های اجتماعی و اینترنت، به عنوان زمینه های نوین کار انسانشناسانه روی رسانه ها پدید آمده اند. این جابجایی پیامدهای روش شناختی هم داشته است. کار میدانی اجرا شده بر محیط های مجازی با مفاهیم نوظهوری چون مردم نگاری وب، شبکه نگاری یا مردمنگاری-

انسانشناسی مجازی توصیف شده است. این رهیافت های نو به کار مردمنگاران بازتاب دهنده ی تغییراتیند که در آنها محیط رسانه ای آشکار میشود، جایی که مرزهای میان اپراتورهای گوناگون، متون و تصاویر در سیلان همیشگی است. به هر روی، همان گونه که بوئلستروف (2008) اشاره میکند، این جهان های مجازی، دقیقا مثل جهان های واقعی، زمینه های مشروع ساخت معنا و فرهنگند... در طول دهه های 1980 و 1990 تمرکز جغرافیایی و نظری انسانشناسی از مطالعه ی گذشته و جهان در حال توسعه به سوی تحلیل جامعه ی مدرن غربی و فرهنگ آن چرخید یا درواقع به سوی آن چیزی که ایشان انسانشناسی امر حاضر مینامند، و در عینحال، به مبادله ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین جهان های شهری و روستایی هم توجه فزاینده ای شد. انسانشناسان به این علاقه داشتند که چگونه رسانه های جریان اصلی و جایگزین، تفاوت یا دیگر بودگی را میان ما و آنها، میان



HEY, KATY! K.O. KELLY, THE CAMPUS BOXING CHAMP, SENT OVER A BOX OF CANDY AND SAID HE'D PICK YOU UP LATER--CAN I HAVE A PIECE--?

MUNCH-CRUNCH!

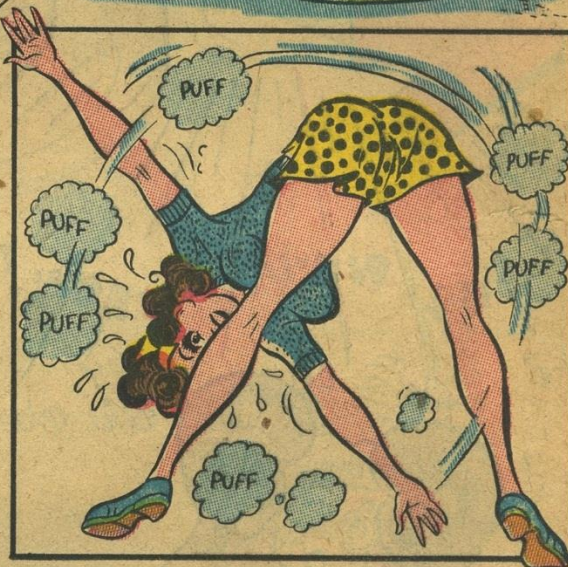


TO KATY KEENE
FROM K.O. KELLY
The Campus Champ

IF I KNOW YOU, SIS, YOU'RE INTO IT ALREADY--BUT GO AHEAD TAKE THE WHOLE BOX--I'M EATING TOO MUCH CANDY -- I'M GETTING TOO FAT! I'D BETTER TAKE SOME REDUCING EXERCISES--BUT DEFINITELY!



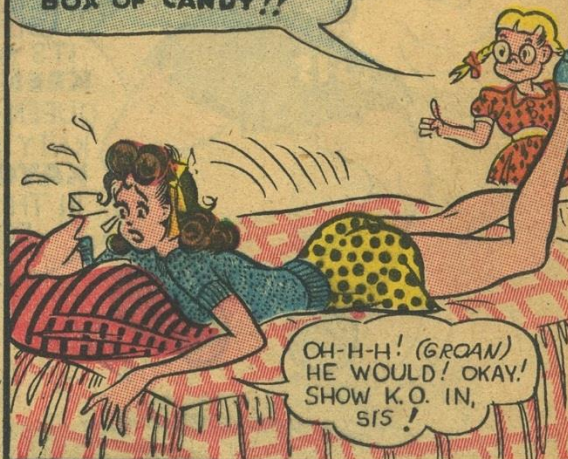
I WISH K.O. WOULD STOP SENDING ME CANDY.



(PHEW!) CREEPERS WEEPERS! --THAT'S TIRING-- I GOTTA LIE DOWN AWHILE!



HEY, KATY, K.O. KELLY IS HERE--AND GUESS WHAT? --HE'S GOT ANOTHER BOX OF CANDY!!



**German soldiers when asked
how they got to Paris so fast:**



جمعیت اکثریت و اقلیت ها برمی سازند و این که رسانه های جایگزین و بومی در برساختن

سوژه، هویت و عاملیت و در میانجی گری برای هویت ملی چه نقشی بازی میکنند.» (همان: ص23-25)

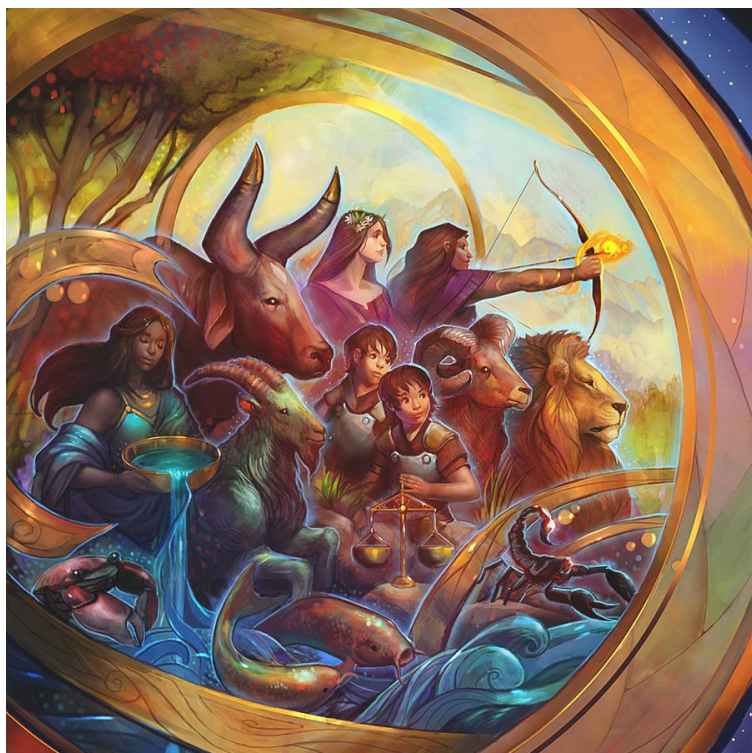
جالب است که این گوناگونی در خود داستان آدم و حوا و تفسیر نجومی آن پیشبینی شده بود و شاید این پیشبینی پس از واقعه بدان معنی باشد که کل قضیه با طبیعت انسان سازگار بوده است. آدم که با شیر برج اسد تطبیق میشد، مرد شکارچی و مانند شیر متصرف کننده ی قلمروها بود درحالیکه حوا که با زن برج سنبله تطبیق میشد، گردآورنده ی خوراک گیاهی و سلف کشاورزی و مبتکر لباس و خانه آرای بود. نسبت این دو در فرزندان شان هابیل و قابیل تکرار میشود. قابیل که برای یهوه حیوان قربانی میکند، همتای آدم مرد شکارچی است درحالیکه قابیل کشاورز که به او غله و میوه تقدیم میکند همتای حوا است. یهوه هابیل را





بیشتر دوست میدارد و او به دست قابیل کشته میشود. این دو، با دو فرد داخل برج جوزا یا دویکر تطبیق میشوند که عصر آن در چرخه ی زودیاک، عصر پیش از عصر ثور است. با قتل هابیل به دست قابیل، عصر جوزا تمام میشود و تنها قابیل میماند که مثل ورزاو زمین را برای کشاورزی شخم میزند؛ مردی که از درون توسط هوا یا زنانگی راهبری میشود و هوا برای آن، حکم ثریا و عیشتار داخل ورزاو برج ثور را دارد. با تبدیل آدمیان به ملت قابیل، خشم خدا گریبان آنها را میگیرد و سیل نوح بر آنها نازل میشود و سرانجام با





سقوط برج بابل، بین آنها چند دستگی پیش می آید و آنها به ملل گوناگون تجزیه میشوند.:

“astrological ages as found whithin the bible”: timothy james lambert

در این جا ما دقیقا در صحنه ی چند دستگی امپراطوری خودخوانده ی یونانی-رومی و تقسیم آن بین جانشینان سه گانه ی اولاد نوحیم. ظاهرا این ها اتفاقاتی در مدت ها پیشند ولی درواقع یک تاریخ به شدت قلابی و به دقت طولانی شده ی یهودی-مسیحی به ادعای ارتباط نشان فلکی ثور در چند افسانه با عصر ثور، چند هزار سال زمان برای یک رویداد

استعماری نه چندان قابل دوام خریده است. ارتباط اجتماعات رسانه ای کوچک با شورش علیه گفتمان یهودی-مسیحی، نشان میدهد که رویداد امپراطوری اسکندر و مدل چینی آن در عاشقانه ی سه پادشاهی، نه رویداد تاریخی بلکه قابل تطبیق با افسانه های عامه پسند رسانه آیند که تایید عامه پسندیشان را فی المثل در بازسازی های پیاپی صنعت گیمینگ از عاشقانه ی سه پادشاهی میبینیم. حالا اگر بخواهیم سه قلمرو تجزیه شده ی دولت الکساندر یا اسکندر را در تجزیه بر اساس بازگشت به زنانگی، به سه نوع زن نسبت بدهیم، وارد قلمرو یک الکساندر افسانه ای تر یعنی پاریس شاهزاده ی تروا ملقب به الکساندر –یعنی حامی انسان- میشویم. پاریس باید سیب طلایی ای را که همتای سیب باغ عدن یا میوه ی ممنوعه بود،



The duet

William Etty



A Mohammedan

William Etty



برهنه
ویلیام اتی



دختری با لباس سبز
ویلیام اتی



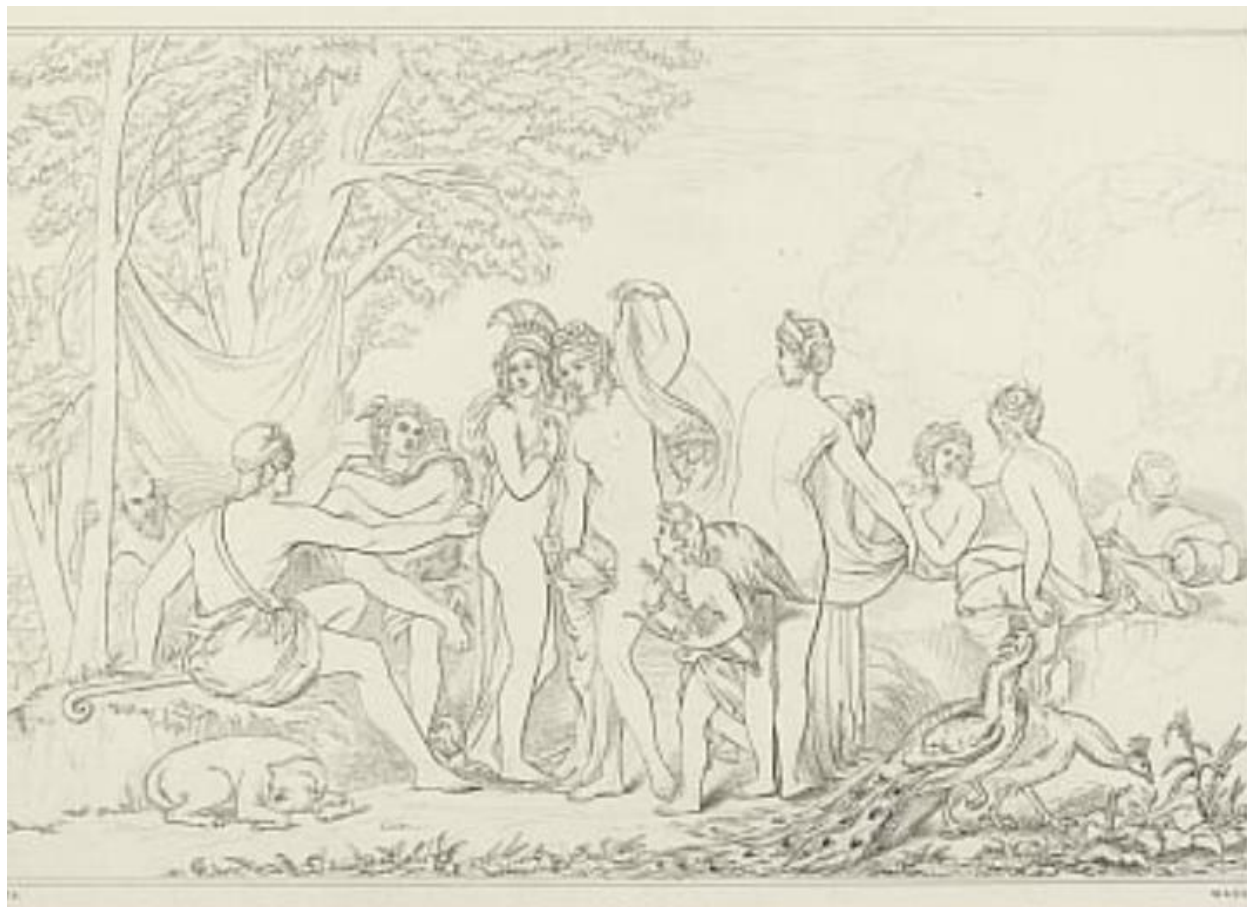
سر یک دختر
ویلیام اتی



تصویر ناشناس
ویلیام اتی

به زیباترین الهه از بین سه الهه میداد و آنها الهه های لذت (آفرودیت)، ثروت (هرا)، و دانش (آتنا) بودند. پاریس، در ازای گرفتن رشوه ی تصاحب هِلن زیباروی یونانی، سیب را به آفرودیت داد و با این کار، دو الهه ی دیگر را دشمن خود کرد و آنها در اتحاد با هم و در کمک به یونانی ها برای انتقام گرفتن، تروآ را نابود کردند.

فومنکو و نوسفسکی، تروآ را همان بیزانس یا روم یونانی در ترکیه میدانند و لشکرکشی یونانیان به تروآ را نتیجه ی انتقال یونان یا روم اصلی به روم لاتینی در ایتالیا ارزیابی



Das Urteil von Paris

(The Judgement of Paris)

William Etty



Die drei Grazien.

(The Three Graces.)

William Etty



میکنند. آنها توجه خود را روی چند موضوع متمرکز میکنند. یکی این که بسیاری از نامجاهای یادشده در تروا در شبه جزیره ی ایتالیا وجود داشته و بخشی از ایتالیا که توسط مهاجران یونانی معمور شده ماگنا گراسیا یعنی یونان بزرگ نامیده میشده است. توصیف جنگ صلیبی قرن دهم میلادی که احتمالا بازتاب رویدادهایی جدیدتر است نشان میدهد که روم لاتینی چطور در ترکیه ی بیزانسی پیشروی داشته است و این کمک میکرده تا رویدادهایی که هم در یونان شرقی و هم در قلمرو لاتینی غرب به صورت درگیری داخلی بوده اند، به تهاجم خارجی تبدیل شوند. دیگر این که آغاز جنگ بر سر انتخاب زیباترین الهه شبیه آغاز شورش در روم علیه شاه تارکین ظالم بعد از این بود که اختلاف بر سر این که همسر کدام مرد زیباتر است، سبب تجاوز یک اشرافی به زنی به نام لوکرتیا –همتای هلن- شد که در این ص3رت، لوکرتیا و هلن و آفرودیت با یکدیگر همهویت میشوند. سوم این که کلمات تارکین و تروجان به معنی تروایی با هم قابل تطبیقند و تیران که عنوان شاهان یونانی دوران ماقبل دموکراسی است با این کلمات در نسبت است. چهارم این که اصطلاح لاتین تلفظ دیگر لادون یا لیدیان به معنی لیدیایی است. همانطور که در جنگ تروا تصرف هلن به قتل پاریس الکساندر انجامید، شاه لیدی به نام کاندالوس هم با واداشتن وزیرش گیگس به دیدن همسر برهنه ی خود، سبب مقتول شدن خود توسط زن انتقامجو و به قدرت رسیدن گیگس با ازدواج با آن زن شد.:

“change dates: every thing changes”: a.t.fomenko: chap1

بیاپید این مقایسه ی جالب را به صحبت قبلیمان درباره ی این که اسکندر، مدل یونانی شده ی نینوس یا نمرود است برگردانیم. میدانیم که نینوس نیز سمیرامیس را از یکی از

سردارانش دزدید و این همتای تجاوز به لوکرتیا توسط بدل پاریس الکساندر است. ممکن است آنچه به قلمرو مقدونیه (بیزانس بعدی) به عنوان خاستگاه اسکندر کبیر یا نینوس یونانی خوانده شده، انتقال ذهنی عامل فروپاشی یک امپراطوری از بابل به محلی بوده که به سبب مسیحی نیقیه ای بودن قرار بوده تاثیرگذارتر توصیف شود. اگر این عامل، آفرودیت انسان شده بر پهنه ی بابل است، پس اتحاد دو قلمرو دیگر (مقدونیه و مصر بطالس) توسط روم لاتینی در جنگ علیه حکومت بیگانه ی پارت-پارس در بابل، درواقع همان اتحاد الهگان دانش و ثروت علیه انتخاب گر الهه ی لذت است. این سه الهه نخست هر سه بر شاه بابل ظاهر شده و قضاوت او را پذیرفته بودند. ولی وقتی قاضی، آن دو دیگر را فدای لذت کرد، دوستان سابق، دشمنان فعلی شدند. حالا در ایران اسلامی، سنگ همان پادشاهی لذت پرست



فرضی پارسی به سینه زده میشود هرچند آرمانشهر باستانی آن به قامت مدعیان مدرنش یعنی شاهان سلسله ی پهلوی منقرض شده در انقلاب اسلامی دوخته شده و از سر لجبازی، در هیبت آنان در مقابل عدم توفیق جمهوری اسلامی در تحقق شعارهایش قرار گرفته است. هنوز مردم دنبال لذتند بی این که متوجه باشند امتیاز بخشان ثروت و دانش در همان الگو، اکنون باید جانشینان روم باشند و این روم، از یک اتحاد دانش و مدیریت ثروت برای نابودی تروآ پدید آمده است و سرنوشت ایران هم وقتی که لذت را بر دانش دوستی و اطاعت کورکورانه از منبع ثروت ترجیح میدهد، فقط با نابودی تروآ پس از فتح توسط یونانی های قدرتمند شده از اتحاد هرا و آتنا است. یا باید الگو عوض شود یا باید کلا فکر حاصل شدن سه گانه ی سابق در امپراطوری متحد از کله خارج شود. در هر دو حال، کمترین نتیجه ی مثبت تغییر مسیر، تسکین اعصاب با خلاص شدن از شر حسرت های بیهوده درباره ی از دست دادن موقعیت های بهتری است که هیچوقت در فلات خشک و کوهستانی و بد موقعیت ایران قدیم وجود نداشته اند. به قول مولانا در دیوان شمس:

هم تو تویی هم تو منم، هیچ مرو از وطنم مرغ تویی چوژه منم، چوزه به هر خاد مده

